



یکی از گونه‌های دلنشین ادبیات، داستان است. حالا حسابش را بکنید که این داستان را پدر داستان‌نویسی ایران نوشته باشد. این را هم اضافه کنید که این داستان با زبان و بیان طنز، این نوشته را جذاب کرده است؛ برای نمونه: دوستان نوش جان نموده به عمر و عزتش دعا کنند. / کنایه: «به عمر و عزتش دعا کنند.» در این‌جا کنایه از سپاس‌گزاری و شادمانی (به قاطر ولیمه)

شب عید نوروز بود و موقع ترفیع رتبه. در اداره با هم‌قطارها قرار و مدار گذاشته بودیم که هرکس، اول ترفیع رتبه یافت، به‌عنوان ولیمه کباب‌غاز صحیحی بدهد، دوستان نوش جان نموده، به عمر و عزتش دعا کنند.

قلمرو ادبی استفاده از زبان و بیان طنز، این نوشته را جذاب کرده است؛ برای نمونه: دوستان نوش جان نموده به عمر و عزتش دعا کنند. / کنایه: «به عمر و عزتش دعا کنند.» در این‌جا کنایه از سپاس‌گزاری و شادمانی (به قاطر ولیمه)

قلمرو زبانی * ترفیع: ارتقایافتن، رتبه گرفتن / * هم‌قطار: هر یک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند. (همکار) / * ولیمه: طعمی که در مهمانی و عروسی می‌دهند. / صحیح: کامل، درسته / عزت: ارجمندی و احترام، سربلندی

زد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد. فوراً مسئله میهمانی و قرار با رفقا را با عیال‌هم که به تازگی با هم عروسی کرده بودیم، در میان گذاشتم. گفت: «تو شیرینی عروسی هم به دوستان ندادی و باید در این موقع درست جلوشان درآیی، ولی چیزی که هست چون ظرف و کارد و چنگال برای دوازده نفر بیشتر نداریم یا باید باز یک دست دیگر خرید و یا باید عده میهمان بیشتر از یازده نفر نباشد که با خودت بشود دوازده نفر.»

قلمرو فکری گره‌افکنی در داستان از همین‌جا شروع می‌شود؛ در واقع ریشه اتفاقات داستان در همان «ولی» گفتن عیال است. / «زد» در «زد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد.» معادل از قضا و اتفاقا است.

قلمرو ادبی کنایه: «در میان گذاشتن»: بیان کردن، گفتن موضوع؛ «باید درست جلوشان درآیی»: تمام و کمال خود را نشان دهی

قلمرو زبانی عیال: همسر، خانواده / دست: واحدی برای چیزهای که کامل و تمام باشند؛ یک دست کت و شلوار، یک دست ظرف (شش‌سر) / «و» در جمله «تو شیرینی عروسی هم به دوستان ندادی و باید در این موقع درست جلوشان درآیی.» حرف پیوند هم‌پایه‌ساز است؛ در ادامه، «ولی» حرف پیوند هم‌پایه‌ساز، «چون» نیز پیوند وابسته‌ساز است؛ زیرا مفهوم دو جمله را وابسته هم کرده و به هم ربط داده: «چون ظرف و ... نداریم، باید باز ... خرید.» / «یا» نیز در جمله آخر پیوند هم‌پایه‌ساز است: «یا باید .. خرید، یا باید عده میهمان ...».

گاهی یک جمله معنی و مفهوم خودش را دارد و از دیگر جمله‌ها مستقل است. پایان جمله هم یک نقطه می‌گذاریم و تمام؛ مثل جمله «احمد دوست صمیمی من است.» خب این جمله مستقل ساده است و کم و بیش با آن آشنایی داریم؛ اما گاهی همین جمله ساده و مستقل با یک جمله ساده و مستقل دیگر پیوند زده می‌شود. این کار را «حرف پیوند» انجام می‌دهد. حرف پیوند به دو شکل جمله‌ها را به هم پیوند می‌زند؛ یا جمله‌ها با حفظ استقلال خودشان پیوند زده می‌شوند و اگر از هم جدا شوند، مشکلی برای معنی و مفهومشان پیش نمی‌آید؛ مثل جمله «احمد دوست صمیمی من است؛ ولی همدیگر را کم می‌بینیم.» یا این که دو جمله با حرف پیوند وابسته‌ساز به هم پیوند زده می‌شوند و مفهومشان وابسته به یکدیگر می‌شود؛ مثل: «سنگی به طرفم پرتاب کرد که بیدارم کند.» به حرف پیوندهایی که دو جمله را مثل حالت اول به هم پیوند می‌دهند، پیوند هم‌پایه‌ساز می‌گوییم؛ چون دو جمله هم‌پایه را به هم پیوند داده‌اند. همچنین به نوع دوم پیوندهایی که دو جمله را به هم پیوند می‌دهند؛ اما یکی از جمله‌ها وابسته دیگری می‌شود، پیوند وابسته‌ساز می‌گوییم.

تمرین نوع حرف پیوند در کدام گزینه صحیح ذکر نشده است؟

- ۱) کتاب را به تو داده بودم تا بخوانی. (وابسته‌ساز)
۲) استاد را سر کلاس دیدم و مشکلات درسی‌ام را از او پرسیدم. (هم‌پایه‌ساز)
۳) تو می‌دانی که اوضاع مالی من چطور است. (هم‌پایه‌ساز)
۴) شهرام دنبال کار می‌گشت تا دست و بالش بازر شود. (وابسته‌ساز)

پاسخ: گزینه ۳ در این گزینه حرف ربط «که» وابسته‌ساز است. اگر جمله دوم را حذف کنیم مفهوم جمله اول ناقص می‌شود؛ تو می‌دانی. در گزینه‌های دیگر، نوع پیوند، درست نوشته شده است.

گفتم: «خودت بهتر می‌دانی که در این شب عیدی مالیه از چه قرار است و بوجه ابداً اجازه خریدن خرت و پرت تازه نمی‌دهد و دوستان من هم از بیست و سه چهار نفر کمتر نمی‌شوند. گفت: «تنها همان رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط‌بکش و بگذار سماق بمکند.» گفتم: «ای بابا، خدا را خوش نمی‌آید. این بدبخت‌ها سال آزرگار یک‌بار برایشان چنین پای می‌افتد و شکم‌ها را مدتی است صابون زده‌اند که کباب‌غاز بخورند و ساعت‌شماری می‌کنند. چطور است از منزل یکی از دوستان و آشنایان یک دست دیگر ظرف و لوازم عاریه بگیریم؟»

قلمرو فکری گفت‌وگوی زن و شوهر برای گره‌گشایی و حل مشکل / نویسنده با بیان این گفت‌وگو، به گره‌افکنی داستان استحکام بیشتری داده است.

قلمرو ادبی کنایه: «خط کشیدن»: نادیده گرفتن، در نظر نیاوردن؛ «سماق مکیدن»: انتظار بیهوده کشیدن؛ «چنین پای می‌افتد»: چنین موقعیتی پیش می‌آید؛ «صابون زدن شکم»: انتظار کشیدن برای غذا یا مهمانی؛ «ساعت‌شماری کردن»: انتظار کشیدن



تلمیوزایی

ماتیه: اوضاع مالی / بودجه: هزینه، دارایی / * خرت و پورت: مجموعه‌ای از اشیاء، وسایل و خرده‌ریزهای کم‌ارزش / وعده‌گرفتن: دعوت کردن / نقداً: به نقد، در این زمان (در این‌جا معنی دوم مد نظر است). / بگذار: اجازه بده، رها کن (در معنی «قراردادن» این‌جا مناسبتی ندارد). / * آزرگار: زمانی دراز، به‌طور مداوم، تمام و کامل / * عاریه: آن‌چه از کسی برای رفع حاجتی بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند. (امانت) / «که» در «خودت بهتر می‌دانی که مالیه از چه قرار است.» پیوند وابسته‌ساز است. «و» در ادامه همین جمله، پیوند هم‌پایه‌ساز. / «و» در جمله «ظرف و لوازم عاریه بگیریم.» حرف عطف است و نباید با پیوند هم‌پایه‌ساز اشتباه بگیرید.

نکته

حواستان باشد که «و» که وند است در میان اجزای یک واژه وندی - مرکب می‌آید؛ مانند: جست‌وجو. «و» که حرف عطف است بین دو واژه می‌آید؛ مثل: کتاب و دفتر. همچنین «و» به‌عنوان حرف پیوند هم‌پایه‌ساز بین دو جمله می‌آید؛ مثل: بهروز رفت و کتابش را برایش آورد.

با اوقات تلخ گفت: «این خیال را از سرت بیرون کن که محال است در میهمانی اول بعد از عروسی بگذارم از کسی چیز عاریه وارد این خانه بشود؛ مگر نمی‌دانی که شکوم ندارد و بچه اول می‌میرد؟» گفتم: «پس چاره‌ای نیست جز اینکه دو روز مهمانی بدهیم. یک روز یک دسته بیابند و بخورند و فردای آن روز دسته‌ای دیگر.» عیالم با این ترتیب موافقت کرد و بنا شد روز دوم عید نوروز دسته اول و روز سوم دسته دوم بیابند.

تلمیوزایی

اشاره به باورهای عامیانه و خرافات / مشکل میهمانی به‌ظاهر حل می‌شود؛ اما گره اصلی داستان باقی مانده.

تلمیوزایی

کنایه: «اوقات تلخ بودن» کنایه از ناراحتی؛ «خیالی را از سر بیرون کردن» کنایه از منصرف شدن از تصمیم / تلمیح: اشاره به باور عامیانه

تلمیوزایی

محال: غیرممکن / * شکوم: شگون؛ میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن / بنا شد ...: قرار شد که ... تصمیم بر این شد که ... / در گروه اسمی «روز دوم عید نوروز» «دوم» و «عید» مضاف‌الیه برای «روز» اند و «نوروز» مضاف‌الیه برای «عید» است.

اینک روز دوم عید است و تدارک پذیرایی از هر جهت دیده شده است. علاوه بر غاز معهود، آش جو اعلا و کباب بره ممتاز و دو رنگ پلو و چند جور خورش با تمام مخلفات رو به راه شده است. در تخت خواب گرم و نرم تازه‌ای لم داده بودم و مشغول خواندن حکایت‌هایی بی‌نظیر بودم. درست کیفور شده بودم که عیالم وارد شد و گفت: جوان دیلاقی مصطفی نام، آمده، می‌گوید پسر عموی تنی توست و برای عید مبارکی شرف‌یاب شده است. مصطفی پسر عموی دختردایی خاله مادرم می‌شد. جوانی به سن بیست و پنج یا بیست و شش؛ لات‌ولوت و آسمان جل و بی‌دست و پا و پخمه و تا بخواهی بد ریخت و بدقواره. الحمدلله که سالی یک مرتبه بیشتر از زیارت جمالش مسرور و مشعوف نمی‌شدم.

تلمیوزایی

آمدن بی‌هنگام و ناگهانی مصطفی که با توجه به تعداد ظروف و تعداد مهمانان می‌تواند مشکل‌ساز باشد و آرامش شخصیت اصلی داستان (راوی) را به هم بزند. نویسنده این آرامش موقت خود را با عبارات «تدارک پذیرایی از هر جهت دیده شده»، «در تخت خواب گرم و نرم تازه‌ای لم داده بودم» و «مشغول خواندن بودم» نشان می‌دهد.

تلمیوزایی

کنایه: «رو به راه شدن» در این‌جا کنایه از آماده شدن؛ «لات و لوت»: فقیر و بی‌چیز؛ «آسمان جل»: بی‌چیز، فقیر؛ «بی دست‌وپا»: ناتوان، به کسی که نتواند کاری را درست انجام دهد می‌گویند. / جناس ناهمسان: گرم و نرم / به کاربرد طنز در عبارت «الحمدلله که سالی یک مرتبه بیشتر از زیارت جمالش مسرور و مشعوف نمی‌شدم»، دقت کنید. راوی از دیدن مصطفی ناراحت است؛ اما درباره یک بار دیدن او در سال، در کنار «الحمدلله» از «زیارت جمال» و «مسرور و مشعوف شدن» استفاده می‌کند.

تلمیوزایی

تدارک: فراهم کردن، آماده کردن (به معنی جبران کردن هم هست ولی نه این‌جا). / * معهود: عهدشده، شناخته‌شده، معمول / * اعلا: برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز / * مخلفات: چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می‌شود یا به‌عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می‌گیرد. / لم دادن: تکیه دادن / کیفور: سر حال، شادمان / * دیلاق: آدم قد دراز / * شرفیاب شدن: آمدن به نزد شخص محترم و عالی‌قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن / * آسمان جل: کنایه از فقیر، بی‌چیز، بی‌خانمان؛ جل: پوشش به معنای مطلق / پخمه: بی‌عرضه، کودن، کم‌عقل / * بدقواره: آن‌که یا آن‌چه ظاهری زشت و نامتناسب دارد؛ بدترکیب / مسرور: شاد، خوشحال (هم خانواده سرور) / مشعوف: شاد، خوشحال (هم خانواده شعف)

به زخم گفتم: «تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شری غول بی‌شاخ و دم را از سر ما بکن.» گفت: «به من دخلی ندارد! ماشاءالله هفت قرآن به میان پسرعموی خودت است. هر گلی هست به سر خودت بز.»

تلمیوزایی

راوی از آمدن مصطفی ناراحت شده و می‌خواهد او را از سر او کند. / دقت کنید که ناراحتی راوی به خاطر شرایط پیش آمده (حکایت غاز و کارد و چنگال) است؛ وگرنه در ادامه می‌بینیم که اهل صلّه رحم و دلسوزی هم هست.

تلمیوزایی

استعاره: «غول بی‌شاخ و دم» استعاره از مصطفی / کنایه: «هر گلی هست به سر خودت بز»: هر کاری می‌خواهی خودت انجام بده.

تلمیوزایی

دخل: در آمد، سود (متضاد خرج: بر آن مرد بیچاره باید گریست // که دخلش بود نوزده، خرج بیست) / هفت قرآن به میان: برای دوری از چشم زخم گفته می‌شود، معادل ماشاءالله

دیدم چاره‌ای نیست و خدا را هم خوش نمی‌آید این بیچاره که لابد از راه دور و دراز با شکم گرسنه و پای برهنه به امید چند ریال عیدی آمده، ناامید کنم. پیش خودم گفتم: «چنین روز مبارکی صلّه ارحام نکنی، کی خواهی کرد؟» لهذا صدایش کردم، سرش را خم کرده وارد شد. دیدم ماشاءالله، چشم بد دور آقا و آترقیده‌اند قدش درازتر و تک و پوزش کریه‌تر شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده‌ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود. از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین‌قدر می‌دانم که سر زانوهای شلوارش که از بس شسته بودند، به‌قدر یک وجب خورد رفته بود. چنان باد کرده بود که راستی‌راستی تصور کردم دو رأس هندوانه از جایی کش رفته و در آن‌جا مخفی کرده است.

درسنامه

- ۱۴ عربی
- ۷ فصل
- ۱۶ درس



○ **تلمروفتی** / ضرورت درویش‌نوازی و دلسوزی / ضرورت صلۀ رحم / توصیف ظاهر نامناسب مصطفی

○ **تلمروادب** / تشبیه: گردن مصطفی به گردن غاز تشبیه شده. / کنایه: «مادرمرده» کنایه از بیچاره و بدبخت / اغراق: «دو رأس هندوانه از جایی کش رفته و در آن‌جا مخفی کرده است.» / طنز: به کار بردن «رأس» برای شمارش هندوانه

○ **تلمروزیب** / * صلۀ ارحام: به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی کردن (در این‌جا رابطه به فویشاونر منظور است، نه به دربار آنان رفتن) / لهذا: برای همین / «چشم بد دور» برای پیشگیری از چشم زخم گفته می‌شود. / * تک‌وپوز: دک‌وپوز، ظاهر شخص به‌ویژه سر و صورت / کریمه: زشت (هم‌قانونه کراهت، مکروه) / * واثرقیدن: تنزل کردن، پس‌روی کردن / * خورد رفتن: ساییده‌شدن و از بین رفتن / در گروه اسمی «دو رأس هندوانه» «دو» صفت شمارشی است و وابسته پیشین محسوب می‌شود. «رأس» نیز ممیز و وابسته «دو» است که به آن وابسته وابسته می‌گوییم.

مشغول تماشا و ورنانداز این مخلوق کمیاب و شیء عَجاب بودم که عیالم هراسان وارد شده، گفت: «خاک به سرم، مرد حسابی، اگر این غاز را برای میهمان‌های امروز بیاوریم، برای میهمان‌های فردا از کجا غاز خواهی آورد؟ تو که یک غاز بیشتر نیاورده‌ای و به همه دوستانت هم وعده کباب غاز داده‌ای!» دیدم حرف حسابی است و بد غفلتی شده، گفتم: «آیا نمی‌شود نصف غاز را امروز و نصف دیگرش را فردا سر میز آورد؟» گفت: «مگر می‌خواهی آبروی خودت را پریزی؟ هرگز دیده نشده که نصف غاز سر سفره بیاورند. تمام حسن کباب غاز به این است که دست‌نخورده و سر به مهر روی میز بیاید.» حقا که حرف منطقی بود و هیچ برو برگرد نداشت.

○ **تلمروفتی** / نمایان شدن گره داستان: یک غاز و دو دسته مهمان / گفت‌وگوی زن و شوهر برای حل مشکل و بی‌نتیجه‌بودن این گفت‌وگو

○ **تلمروادب** / کنایه: «مخلوق کمیاب و شیء عَجاب» کنایه از مصطفی؛ «خاک به سرم» کنایه از بیچاره و بدبخت (خاک به سرم، معادل بربخت شرم)؛ «سر به مهر» در این‌جا کنایه از دست‌نخورده؛ «برو برگرد نداشتن سخن» کنایه از منطقی و پذیرفتنی بودن سخن

○ **تلمروزیب** / ورنانداز: دیدزدن، تخمین / * شیء عَجاب: اشاره به آیه «انَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» (سوره ص / آیه ۵)؛ معمولاً برای اشاره به امری شگفت به کار می‌رود. / هراسان: با ترس و واهمه؛ هراس + ان (صفت خاعلی) / حَسَن: خوبی، زیبایی / سربه مهر: مهر و موم شده، دست‌نخورده (در گذشته وقتی می‌خواستند نامه‌ای یا چیزی دست‌نخورده به شاه یا مقامی دیگر برسد در آن را موم می‌گرفتند و مهر خود را بر روی آن می‌زدند.) / حقا: به حق. (بیشتر برون تنوین می‌گوییم؛ حقا که)

پس از مدتی اندیشه و استشاره چاره منحصر به فرد را در این دیدم که هر طور شده یک غاز دیگر دست و پا کنیم. به خود گفتم: «این مصطفی گرچه زیاد کودن و بی‌نهایت چلمن است ولی پیدا کردن یک غاز در شهر بزرگی مثل تهران، کشف آمریکا و شکستن گردن رستم که نیست؛ لابد این قدرها از دستش ساخته است.» به او خطاب کرده گفتم: «مصطفی جان، لابد ملتفت شده‌ای مطلب از چه قرار است. می‌خواهم امروز نشان بدهی که چند مرده حلاجی و از زبر سنگ هم شده یک عدد غاز خوب و تازه به هر قیمتی شده، برای ما پیدا کنی.» مصطفی به عادت معهود ابتدا مبلغی سرخ و سیاه شد و بالاخره صدایش بریده بریده از نی‌پیچ حلقوم بیرون آمد و معلوم شد می‌فرمایند: «در این روز عید، قید غاز را باید به کلی زد و از این خیال باید منصرف شد؛ چون که در تمام شهر یک دکان باز نیست.»

○ **تلمروفتی** / گفت‌وگو با مصطفی و کمک خواستن از او / به خود گفتم این مصطفی گرچه زیاد کودن است ... لابد این قدرها از دستش ساخته است: اعتماد به آدم نادان در انجام کاری ساده

○ **تلمروادب** / کنایه «دست‌وپا کردن چیزی» کنایه از آماده‌کردن و فراهم آوردن آن؛ «کشف آمریکا» و «شکستن گردن رستم» هر دو کنایه از انجام کاری بسیار دشوار؛ «چند مرده حلاج بودن»: کنایه از توانمند بودن و توانمندی خود را نشان دادن / تشبیه (اضافه تشبیه‌ای): نی‌پیچ حلقوم (حلقوم به نی‌پیچ تشبیه شده.) / جناس ناهمسان (ناقص): عید و قید

○ **تلمروزیب** / * استشاره: رای‌زنی، مشورت، نظر خواهی / منحصر به فرد: ممتاز، خاص / کودن: احمق، نادان / * چلمن: آن که زود فریب می‌خورد، هالو، بی‌عرضه، دست و پا چلفتی / حلاج: پنبه‌زن؛ چندمرده حلاج بودن: موفق و توانمند بودن / عادت معهود: عادت همیشگی / مبلغی: (در این‌جا یعنی) مقداری / * حلقوم: حلق و گلو

با حال استیصال پرسیدم: «پس چه خاکی به سرم بریزم؟» با همان صدا، آب دهن را فرو برده گفت: «والله چه عرض کنم، مختارید ولی خوب بود میهمانی را پس می‌خواندید.» گفتم: «خدا عقلت بدهد؛ یک ساعت دیگر مهمان‌ها وارد می‌شوند؛ چطور پس بخوانم؟» گفت: «خودتان را بنزید به ناخوشی و بگویید طبیب قدغن کرده؛ از تخت‌خواب پایین نیایید.» گفتم: «همین امروز صبح به چند نفرشان تلفن کرده‌ام، چطور بگویم ناخوشم؟» گفت: «بگویید غاز خریدم، سگ برد.» گفتم: «تو رفقای مرا نمی‌شناسی. بچه‌قنداقی که نیستند که هرچه بگویم آن‌ها هم مثل بچه آدم باور کنند. خواهند گفت می‌خواستی یک غاز دیگر بخری.» گفت: «بسپارید اصلاً بگویند آقا منزل تشریف ندارند و به زیارت حضرت معصومه رفته‌اند.»

○ **تلمروفتی** / توصیف راه‌حل‌های بیهوده مصطفی / مصطفی این پیشنهادها را بعد از آن می‌دهد که راوی به او گفت برو و برای ما غاز پیدا کن.

○ **تلمروادب** / کنایه: «چه خاکی به سرم بریزم»: چه کار کنم، چگونه از این بدبختی نجات پیدا کنم؛ «بچه‌قنداقی»: ساده‌دل، زودباور / تشبیه هم که نداریم: «آن‌ها» مثل «بچه آدم» (وجه شبه: زود باور کردن) نیستند.

اصلاح یک باور: فکر نکنید هر جا ادات تشبیه بود، تشبیه هم داریم. درست‌ترش این است که بگوییم در جمله‌هایی مثل جمله بالا، ظاهر تشبیه وجود دارد و ما می‌توانیم هر چهار رکن آن را در جمله پیدا کنیم؛ ولی مفهوم جمله چیز دیگری می‌گوید. اتفاقاً نویسنده اصرار دارد که هیچ ویژگی مشترکی بین «آن‌ها» و «بچه آدم» وجود ندارد. «آن‌ها مثل بچه آدم نیستند که زود باور کنند». بسیار دیده‌ایم که به این گونه از جملات، «تشبیه منفی» گفته‌اند. مثل این است که به جای «شب» بگوییم «روز منفی».

◉ **قلمرو زبانی** * استیصال: ناچاری، درماندگی / مختار: صاحب اختیار، کسی که اختیار کار خود را دارد. / پس خواندن: لغو کردن، کنسل کردن / ناخوشی: بیماری / قدغن: ممنوع

دیدم زیاد پرت و پلا می گوید؛ گفتم: «مصطفی می دانی چیست؟ عیدی تو را حاضر کرده ام. این اسکناس را می گیری و زود می روی که می خواهم هر چه زودتر از قول من و خانم به زن عمو جانم سلام برسانی و بگویی ان شاء الله این سال نو به شما مبارک باشد و هزار سال به این سال ها برسید.» ولی معلوم بود که فکر و خیال مصطفی جایی دیگر است. بدون آنکه اصلاً به حرف های من گوش داده باشد، دنباله افکار خود را گرفته، گفت: «اگر ممکن باشد شیوه ای سوار کرد که امروز مهمان ها دست به غاز نزنند، می شود همین غاز را فردا از نو گرم کرده دوباره سر سفره آورد.»

◉ **قلمرو فکری** ناامیدی راوی داستان از راه کارهایی که مصطفی می دهد. / پیشنهاد ساده لوحانه ای دیگر از مصطفی

◉ **قلمرو ادبی** کنایه: «جای دیگر بودن فکر و خیال» کنایه از بی توجهی است: «هزار سال به این سال ها برسید»: آرزوی طول عمر برای شما دارم.

◉ **قلمرو زبانی** * پرت و پلا: بیهوده، بی معنی؛ به این نوع ترکیب ها که در آن ها لفظ دوم، اغلب بی معنی است و برای تأکید لفظ اول می آید، «مرکب اتبعی» یا «اتباع» می گویند. / عیدی: صفت نسبی: عید + ی

بیان برخی ترکیب ها عجیب و غریبند. از دو جزء ساخته شده اند که جزء دومشان با کمی تغییر شبیه همان جزء اول است؛ اما معنی نمی دهد؛ مثل کتاب متاب، رخت و پخت، ساخت و پاخت و ... به این ترکیب ها، ترکیب اتبعی می گویند. (شاید به خاطر این که معنی جزء دوم در واقع تابع جزء اول است.)

◉ **تمرین** کدام گزینه ترکیب اتبعی نیست؟

- ۱) گیر و دار ۲) ریزه میزه ۳) پول و پله ۴) جیغ و ویغ

پاسخ: گزینه ۱

ترکیب گیر و دار از بن مضارع گرفتن (گیر) + بن مضارع داشتن (دار) ساخته شده؛ بنابراین هر دو جزء آن معنی دارد و ترکیب اتبعی نیست.

این حرف که در بادی امر زیاد بی پا و بی معنی به نظر می آمد، کم کم وقتی درست آن را در زوایا و خفایای خاطر و مخیله نشخوار کردم معلوم شد آن قدرها هم نامعقول نیست و نباید زیاد سرسری گرفت. هر چه بیشتر در این باب دقیق شدم، یک نوع امیدواری در خود حس نمودم و ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت. رفته رفته سر دماغ آدم و خندان و شادمان رو به مصطفی نموده، گفتم: «اولین بار است که از تو یک کلمه حرف حسابی می شنوم ولی به نظرم این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد. باید خودت مهارتی به خرج بدهی که احدی از مهمانان درصدد دست زدن به این غاز برنمایند.» مصطفی هم جانی گرفت و گرچه هنوز درست دستگیرش نشده بود که مقصود من چیست و مهار شتر را به کدام جانب می خواهم بکشم، آثار شادی در وجناتش نمودار گردید.

◉ **قلمرو فکری** پذیرش پیشنهاد ساده لوحانه مصطفی از سوی راوی (بعدها همین موضوع کار دستش می دهد). / خوشحال شدن مصطفی از پذیرش پیشنهادش. آدم نادان وقتی می بیند که او و نظراتش را هم نادیده نمی گیرند، خوشحال می شود.

◉ **قلمرو ادبی** کنایه: «جان گرفتن» در این جا کنایه از شادمان و سر حال شدن؛ «حرف بی پا» کنایه از حرف بی پایه و اساس؛ «نشخوار کردن» کنایه از بررسی کردن / «سرسری گرفتن»: توجه نکردن، کم توجهی به موضوع / «سر دماغ آمدن»: سر حال شدن، خوشحال و شادمان شدن / «دستگیر شدن مطلب» کنایه از فهمیدن آن / «نمی دانست مهار شتر را به کدام جانب می خواهم بکشم»: دقیقاً نمی دانست که می خواهم چه کار کنم.

◉ **قلمرو زبانی** * بادی: آغاز (در اصل به معنی آغاز کننده است)؛ در بادی امر: در ابتدای کار، در آغاز / زوایا: جمع زاویه، گوشه ها / * خفایا: جمع خفیه: مخفیگاه (جاهای پنهان) در خفایای ذهن: در جاهای پنهان ذهن / نشخوار کردن: جویدن، در دهان گرداندن / * نامعقول: آنچه از روی عقل نیست؛ برخلاف عقل / حرف حسابی: حرف منطقی، حرفی که از روی حساب و کتاب و اندیشه و منطق زده شود. / احدی از مهمانان: هیچ یک از مهمانان (احد: یک) / درصدد کاری برآمدن: تصمیم به انجام کاری گرفتن، شروع به انجام کاری کردن / * وجنات: جمع وجنه: رخسار، چهره / مهار: افسار

بر تعارف و خوش زبانی افزوده، گفتم: «چرا نمی آیی بنشین؟ نزدیک تر بیا. روی این صندلی مخملی پهلوی خودم بنشین. بگو ببینم حال و احوالت چطور است؟ چه کارها می کنی؟ می خواهی برایت شغل و زن مناسبی پیدا کنم؟ چرا گز نمی خوری؟ از این باقلبا (باقلوا) نوش جان کن که سوغات یزد است...» مصطفی قد دراز و کج و موجش را روی صندلی مخممل چا داد و خواست جویده جویده از این بروز محبت و دل بستگی غیر مترقبه هرگز ندیده و نشنیده سپاس گزاری کند ولی مهلتش نداده گفتم: «استغفرالله، این حرف ها چیست؟ تو برادر کوچک من هستی. اصلاً امروز هم نمی گذارم از اینجا بروی. الا و لله که امروز باید ناهار را با ما صرف کنی. همین الان هم به خانم می سپارم یک دست از لباس های شیک خودم هم بدهد بیوشی و نو نوار که شدی، باید سر میز پهلوی خودم بنشینی.»

◉ **قلمرو فکری** این قسمت از داستان به ویژگی اخلاقی برخی از مردم اشاره دارد: وقتی کارشان به کسی می افتد او را تحویل می گیرند و به او احترام می گذارند؛ اما اگر آن فرد نتواند کاری برای آن ها انجام دهد او را کودن و بی عرضه خطاب می کنند و سعی دارند خود را از دور نگاه دارند.

◉ **قلمرو ادبی** کنایه: «خوش زبانی» کنایه از سخنان پسندیده و نیک گفتن. برخوردار خوش (البته می توانیم بگوییم زبان مجاز از سخن است؛ اما چون در ترکیب «خوش زبانی» به کار رفته بهتر و درست تر این است که آن را کنایه بدانیم). / مجاز: حرف مجاز از سخن

تعارف

تعارف: ۱- یکدیگر را شناختن (از ریشه ع ر ف) ۲- به یکدیگر پیشکش دادن ۳- خوش آمدگویی ۴- چرب‌زبانی و شیرین‌زبانی کردن / خوش‌زبانی: چرب‌زبانی کردن، خوش‌برخوردی / * معوج: کج / بروز محبت: ابراز محبت (بروز: آشکار شدن) / غیرمترقیه: دور از انتظار، ناگهانی / الا و لله: برای قسم دادن شخص بیان می‌شود، تو را به خدا قسم می‌دهم که ... در این‌جا معنی «حتماً» نیز دارد: حتماً باید ناهار بمانی.

چیزی که هست، ملتفت باش وقتی بعد از مقدمات، آش جو و کباب بزه و برنج و خورش، غاز را روی میز آوردند می‌گویی ای بابا، دستم به دامنتان، دیگر شکم ما جا ندارد. این قدر خورده‌ایم که نزدیک است بترکیم. گاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است. از طرف خود و این آقایان استدعای عاجزانه دارم بفرمایید همین‌طور این دوری را برگردانند به اندرون و اگر خیلی اصرار دارید، ممکن است باز یکی از آیام همین بهار، خدمت رسید از نو دلی از عزا درآوریم ولی خدا شاهد است اگر امروز بیشتر از این به ما بخورانید، همین‌جا بستری شده و بال جانت می‌گردیم؛ مگر آنکه مرگ ما را خواسته باشید. آن وقت من هر چه اصرار و تعارف می‌کنم، تو بیشتر ابا و امتناع می‌ورزی و به هر شیوه‌ای هست مهمانان دیگر را هم با خودت همراه می‌کنی. «مصطفی که با دهان باز و گردن دراز حرف‌های مرا گوش می‌داد، پوزخند نمکینی زد و گفت: «خوب دستگیرم شد. خاطر جمع باشید که از عهده برخوردارم آمد.» چندین بار درسش را تکرار کردم تا از بر شد بعد برای تبدیل لباس و آراستن سر و وضع او را به اتاق دیگر فرستادم.

تعارف

طرح نقشه و هماهنگی برای اجرای آن

تعارف

کنایه: «دست به دامن کسی شدن»: خواهش کردن، متوسل شدن / تمثیل: آوردن مثل معروف «گاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است.» در متن داستان. این مثل را معمولاً برای پرهیز از پرخوری و در تعارفات عامیانه بر سر سفره می‌گویند. / پوزخند نمکین: حس آمیزی

تعارف

* کاهدان: انبار کاه / استدعا: خواهش، تقاضا / عاجزانه: از روی عجز و ناتوانی؛ عجز: ناتوانی / * دوری: بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه / اصرار: پافشاری، الحاح / وبال: سختی، عذاب / * امتناع: خودداری، سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی / ابا: امتناع و خودداری / از بر شدن: حفظ کردن

دو ساعت بعد مهمان‌ها بدون تخلّف، تمام و کمال دور میز حلقه زده در صرف کردن صیغه «بلعت» اهتمام تامی داشتند که ناگهان مصطفی با لباس تازه و جوراب و کراوات ابریشمی ممتاز و پوتین جیر بزاق، خرامان مانند طاووس مست وارد شد؛ خیلی تعجب کردم که با آن قد دراز، چه حقه‌ای به کار برده که لباس من این‌طور قالب بدنش درآمده است. گویی جامه‌ای بود که درزی ازل به قامت زیبای جناب ایشان دوخته است. آقای مصطفی خان با کمال متانت، تعارفات معمولی را برگزارد کرده و با وقار و خونسردی هر چه تمام‌تر، بر سر میز قرار گرفت. او را به‌عنوان یکی از جوان‌های فاضل و لایق پایتخت به رفقا معرفی کردم و چون دیدم به خوبی از عهده وظایف مقررّه خود برمی‌آید، قلباً خیلی مسرور شدم و در باب آن مسئله معهود، خاطرمد داشت کم کم به کلی آسوده می‌شد.

تعارف

آمدن مهمان‌ها، خودنمایی مصطفی و خاطر جمع شدن راوی از اجرای کامل نقشه‌ای که کشیده است.

تعارف

تشبیه: مصطفی به طاووسی مست تشبیه شده. (وجه شبه: خرامان راه رفتن)

تعارف

تخلّف: خلاف کردن (در این‌جا منظور فلف وعده و تفریر است). / * بلعت: فروبرد، بلعیدم؛ صرف کردن صیغه بلعت: خوردن / * جیر: نوعی چرم دباغی‌شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیه لباس، کفش، کیف و مانند آن‌ها به کار می‌رود. / خرامان: با ناز راه رفتن / حقه: ۱- جعبه ۲- حبله و نیرنگ (در قدیم، حقه‌بازها (شعبه‌بازها) ترستی‌ها و چشم‌پندی‌های خود را از درون جعبه (فقه)‌های مخصوصی بیرون می‌آوردند؛ کم کم حقه‌باز به کسی اطلاق شد که واقعتاً را جور دیگری نشان می‌دهد). / قالب بدنش درآمده: به تنش می‌خورد، اندازه بدنش است. / * درزی: خیاط (درزی ازل: خداوند) / متانت: آرامش و وقار / فاضل: نیک، برتر، دارای فضل و دانش / لایق: شایسته، بالیاقت / مقررّه: قرارگذاشته شده / مسرور: شادمان (از ریشه سرور) / در باب: درباره / معهود: عهدشده؛ مسئله معهود: منظور همان مسئله مربوط به غاز است.

محتاج به تذکار نیست که ایشان در خوراک هم سر سوزنی قصور را جایز نمی‌شمردند. حالا دیگر چانه‌اش هم گرم شده و در خوش‌زبانی و حرّافی و شوخی و بذله و لطیفه، نوک جمع را چیده و متکلم وحده و مجلس‌آرای بلامعارض شده است. این آدم بی‌چشم و رو که از امام‌زاده داوود و حضرت عبدالعظیم قدم آن طرف‌تر نگذاشته بود، از سرگذشت‌های خود در شیکاگو و منچستر و پاریس و شهرهای دیگری از اروپا و امریکا چیزها حکایت می‌کرد که چیزی نمانده بود خود من هم بر منکرش لعنت بفرستم. همه گوش شده بودند و ایشان زبان. عجب در این است که فرورفتن لقمه‌های پی‌درپی ابداً جلوی صدایش را نمی‌گرفت. گویی حنجره‌اش دو تنبوشه داشت؛ یکی برای بلعیدن لقمه و دیگری برای بیرون دادن حرف‌های قلنبه.

تعارف

راوی داستان رضایت خود از مصطفی را با تعارف کردن به او نشان می‌دهد. راوی داستان، به پرخوری و عیش و نوش مصطفی اشاره می‌کند که باعث پرحرفی او و در نهایت از دست‌رفتن اختیارش می‌شود. / مصطفی برای اجرای نقشه، باید خود را نزد مهمانان برتر از همه نشان می‌داد و همین کار را نیز کرده است. / تلاش مصطفی برای معرفی خود به‌عنوان شخصیتی برجسته و تأثیرگذار.

تعارف

کنایه: «گرم شدن چانه» کنایه از مشغول صحبت شدن؛ «نوک جمع را چیدن»: اجازه صحبت به کسی ندادن، زیاد صحبت کردن / کنایه: «بی‌چشم و رو» کنایه از فرد گستاخ؛ «چیزی نمانده بود بر منکرش لعنت بفرستم»: باور کرده بودم؛ «همه گوش شده بودند و ایشان زبان»: فقط ایشان سخن می‌گفت و دیگران گوش می‌دادند.

تعارف

تذکار: یادآوری / قصور: کوتاهی / جایز نمی‌شمرد: روا نمی‌دانست / حرّافی: زیاد حرف زدن (واژه‌های عبری وقتی در وزن فعال به‌کار می‌روند معنی زیاده‌روی و مبالغه می‌دهند). / * بذله: شوخی، لطیفه / * لطیفه: گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته‌ای باریک / * متکلم وحده: آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می‌گوید. / * مجلس‌آرا: آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می‌شود؛ بزم‌آرا / * بلامعارض: بی‌رقیب / منکر: انکارکننده (منکر: زشت، ناپسند) / * تنبوشه: لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می‌گذارند تا آب از آن عبور کند.



به مناسبت صحبت از سیزده عید بنا کرد به خواندن قصیده‌ای که می‌گفت همین دیروز ساخته است. فریاد و فغان مرحبا و آفرین به آسمان بلند شد. دو نفر از آقایان که خیلی ادعای فضل و کمالشان می‌شد، مقداری از ابیات را دو بار و سه بار مکرر خواستند. یکی از حضار که کتّابده شعر و ادب می‌کشید چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته جبهه شاعر را بوسیده گفت: «ای والله، حقیقتاً استادی» و از تخلص او پرسید. مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته گفت: «من تخلص را از زواید و از جمله رسوم و عاداتی می‌دانم که باید متروک گردد، ولی به اصرار مرحوم ادیب پیشاوری که خیلی به من لطف داشتند و در اواخر عمر با بنده مألوف بودند و کاسه و کوزه یکی شده بودیم. کلمه «استاد» را بر حسب پیشنهاد ایشان اختیار کردم اما خوش ندارم زیاد استعمال کنم.» همه حضار یک صدا تصدیق کردند که تخلصی بس به جاست و واقعاً سزاوار حضرت ایشان است.

تلموژنکی ○ جا باز کردن مصطفی در مجلس مهمانی و خود را استاد و شاعر نشان دادن / اگر به کسانی که نادیده گرفته می‌شوند، فرصت و موقعیت کاری داده شود، چه بسا به‌خوبی از عهده آن برآیند؛ مثل مصطفی که قبلاً آسمان‌جل، دیلاق و کودن خطابش می‌کردند.

تلمروادب ○ کنایه: «به آسمان بلند شد»: برخاست؛ «کتّابده چیزی را کشیدن»: ادعای مهارت و استادی آن را داشتن / «کاسه و کوزه یکی شدن» بسیار صمیمی شدن معادل عبارت کنایی «یک‌خانه‌شدن»

تلمروزنایه ○ قصیده: قالب شعری که مصراع اول و مصراع‌های زوج آن هم‌قافیه هستند و بیشتر مناسب توصیف و مدح و امثال آن است. / فغان: ناله، فریاد / مرحبا: آفرین، برای تشویق و تحسین به کار می‌رود. / فضل: دانش، برتری / مکرر: تکرار شده / حضار: آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند؛ حاضران / کتّابده: وسیله‌ای کماتی‌شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته‌ای از زنجیر یا حلقه‌های آهنی متعدّد قرار دارد؛ کتّابده چیزی را کشیدن: ادعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن / محظوظ: بهره‌ور / جبهه: پیشانی / تحقیر: کوچک شمردن / تخلص: نام شاعری که هر شاعر برای خود برمی‌گزیند. / متروک: ترک‌شده، رهاشده / بر حسب: بنا به، مطابق با / مألوف: الفت گرفته، خو کرده / استعمال: کاربرد / تصدیق: تأیید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری

در آن اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد. آقای استاد رو به نوکر نموده فرمودند: «هم قطار احتمال می‌دهم وزیر داخله باشد و مرا بخواهد. بگویند فلانی حالا سر میز است و بعد خودش تلفن خواهد کرد.» ولی معلوم شد نمره غلطی بوده است.

تلموژنکی ○ مصطفی از هر موقعیتی برای مهم جلوه‌دادن شخصیت خود استفاده می‌کند.

تلمروادب ○ کنایه: «آقای استاد»: مصطفی؛ «نوکر»: راوی داستان

تلمروزنایه ○ اثنا: میان / سرسرا: محوطه‌ای سقف‌دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آن‌جا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند. / عمارت: ساختمان (هم‌فائزانه عمران) / نمره غلطی: شماره اشتباه

اگر چشمم احیاناً تو چشمش می‌افتاد، با همان زبان بی‌زبانی نگاه، حقش را کف دستش می‌گذاشتم. ولی شستش خبردار شده بود و چشمش مثل مرغ سربریده مدام روی میز از این بشقاب به آن بشقاب می‌دوید و به کاینات اعتنا نداشت ...

تلموژنکی ○ مصطفی مشغول خوردن و نوشیدن است و راوی داستان، نگران اوضاع و نقشه‌ای که باید اجرا شود.

تلمروادب ○ متناقض‌نما: زبان بی‌زبانی / حس‌آمیزی: زبان نگاه / کنایه: «حق کسی را کف دست او گذاشتن»: تنبیه کردن او؛ «خبردار شدن شست کسی»: آگاه شدن آن کس از موضوع / تشبیه: چشم مصطفی به مرغ سربریده (وجه شبه: این سو و آن سو دویدن)

تلمروزنایه ○ جمله اول مرکب است و حرف پیوند وابسته‌ساز «اگر» در آن دیده می‌شود. در جمله‌های بعدی حرف پیوند هم‌پایه‌ساز «و» هست و این جمله‌ها با وجود ربط و پیوندی که بینشان هست وابسته نیستند.

حالا آش جو و کباب برّه و پلو و چلو و مخلفات دیگر صرف شده است و موقع مناسبی است که کباب غاز را بیاورند. دلم می‌تپد. خادم را دیدم قاب بر روی دست وارد شد و یک رأس غاز فربه و برشته در وسط میز گذاشت و ناپدید شد.

تلموژنکی ○ آوردن غاز بر سر سفره، لحظه‌ای حساس برای راوی داستان / توصیف ورود و خروج خادم از دید راوی، به خوبی نشان‌دهنده نگرانی راوی است.

تلمروادب ○ جناس ناهمسان (ناقص): پلو و چلو / کنایه: «تپیدن دل» کنایه از تشویش و اضطراب است.

تلمروزنایه ○ قاب: بشقاب / رأس: سر، برای شمارش دام به کار می‌رود. / فربه: چاق / نهاد جمله در «ناپدید شد» خادم است. / نوع «و» در چهار مورد اول «عطف» است و در مورد پنجم «پیوند هم‌پایه‌ساز»: حرف «که» نیز پیوند وابسته‌ساز است.

شش‌دانگ حواسم پیش مصطفی است که نکند بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از دست برود، ولی خیر، الْحَمْدُ لِلَّهِ هنوز عقلش به جا و سرش توی حساب است. به محض اینکه چشمش به غاز افتاد رو به مهمان‌ها نموده گفت: «آقایان تصدیق بفرمایید که میزبان عزیز ما این یک دم را دیگر خوش نخواند. آیا حالا هم وقت آوردن غاز است؟ من که تا خرخره خورده‌ام و اگر سرم را از تنم جدا کنید، یک لقمه هم دیگر نمی‌توانم بخورم ولو مائده آسمانی باشد ما که خیال نداریم از اینجا یک‌راست به مریض‌خانه دولتی برویم. معدّه انسان که گاوخونی زنده‌رود نیست که هرچه تویش بریزی پر نشود.» آن‌گاه نوکر را صدا زده گفت: «بیا هم‌قطار، آقایان خواهش دارند این غاز را برداری و بی‌برو برگرد یک سر ببری به اندرون.»

تلموژنکی ○ خوب اجراشدن نقشه از سوی مصطفی و برطرف‌شدن نگرانی راوی

تلمروادب ○ تضمین: آوردن بخشی از سخن سعدی در متن داستان «بوی گلم چنان مست کرد که دامنش از دست برفت.» / کنایه: «به جا بودن عقل» کنایه از هشیار بودن؛ «سر توی حساب و کتاب داشتن»: هشیار بودن، جمع بودن حواس؛ «اگر سرم را از تنم جدا کنید»: اگر مجبورم کنید. «نوکر» در این‌جا کنایه از خود راوی است. / واج‌آرایی: تکرار صامت «خ» در «شخصاً تا خرخره خورده‌ام.»

◉ قلمرو زبان

شش دانگ: به طور کامل، تمام / تصدیق: تأیید صداقت و راستگویی، تأیید سخن (هم‌قائوارة صدق) / * خرخره: گلو، حلقوم / ولو: حتی اگر، هر چند / مانده: غذا / بی پروبرگرد: مسلم و قطعی / اندرون: اندرونی، خانه و حیاطی که پشت حیاط بیرونی ساخته شده و مخصوص زن و فرزند و دیگر افراد خانواده میزبان بود.

مهمان‌ها سخت در محظور گیر کرده و تکلیف خود را نمی‌دانند. از یک طرف بوی کباب تازه به دماغشان رسیده است و ابداً بی‌میل نیستند ولو به‌عنوان مقایسه باشد لقمه‌ای از آن چشیده طعم و مزهٔ غاز را با برهٔ بسنجند ولی در مقابل تظاهرات شخص شخیصی چون آقای استاد، دودل مانده بودند و گرچه چشم‌هایشان به غاز دوخته شده بود، خواهی نخواهی جز تصدیق حرف‌های مصطفی و بله و البته گفتن چاره‌ای نداشتند. دیدم توطئهٔ ما دارد می‌ماسد. دلم می‌خواست می‌توانستم صدآفرین به مصطفی گفته، از آن تاریخ به بعد زیر بغلش را بگیرم و برایش کار مناسبی دست‌وپا کنم، ولی محض حفظ ظاهر، کارد پهن و درازی شبیه به ساطور قصابی به دست گرفته بودم و مدام به غاز حمله آورده و چنان وانمود می‌کردم که می‌خواهم این حیوان بی‌یار و یاور را از هم بدرم و ضمناً یک ریز تعارف و اصرار بود که به شکم آقای استاد می‌بستم که محض خاطر من هم شده فقط یک لقمه میل بفرمایید که لااقل زحمت آشپز از میان نرود و دماغش نسوزد. خوشبختانه قصاب زبان غاز را با کله‌اش بریده بود و الا چه چیزها که با آن زبان به من بی‌حیای دورو نمی‌گفت. خلاصه آنکه از من همه اصرار بود و از مصطفی انکار و عاقبت کار به جایی کشید که مهمان‌ها هم با او هم‌صدا شدند و دسته‌جمعی خواستار بردن غاز گردیدند.

◉ قلمرو کنی

ظاهرسازی و تعارف برای پیش‌برد نقشه / تعارف کردن‌های میزبان و قبول‌نکردن‌های مصطفی باعث شد که مهمان‌ها هم خلاف میلشان از خیر کباب غاز بگذرند. / رضایت میزبان از نقش‌بازی کردن مصطفی: دلم می‌خواست می‌توانستم صد آفرین به مصطفی گفته، از آن تاریخ به بعد زیر بغلش را بگیرم.

◉ قلمرو ادب

کنایه: «دو دل ماندن» کنایه از تردید داشتن: «دیدم توطئهٔ ما دارد می‌ماسد.» دیدم که نقشهٔ ما دارد خوب پیش می‌رود: «زیر بغل کسی را گرفتن»: یاری رساندن به او (معاول دست کسی را گرفتن): «دست و پا کردن»: فراهم آوردن، پیدا کردن: «چیزی (در این‌جا تعارف) به شکم کسی بستن»: به وسیلهٔ آن چیز او را فریفتن، بر باد غرور نشان دادن کسی: «دماغ کسی سوختن»: ضایع شدن او / تشبیه: کارد پهن به ساطور قصابی تشبیه شده. / تشخیص: «بی‌یار و یاور بودن غاز» در این متن می‌تواند تشخیص به حساب بیاید. (در این متن طنز، می‌توانیم بگوییم غاز در تراشتن یار و یاور به انسانی مظلوم و بیچاره تشبیه شده.)

◉ قلمرو زبان

*محظور: مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل: در محظور گیر کردن: گرفتاری پیدا کردن، در مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن / تظاهرات: ظاهرسازی‌ها / *شخیص: بزرگ و ارجمند / *ماسیدن: کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن / ضمناً: در ضمن، هم‌زمان و قرین

کار داشت به دلخواه انجام می‌یافت که ناگهان از دهنم در رفت که آخر آقایان، حیف نیست که از چنین غازی گذشت که شکمش را از آلوی برغان پر کرده‌اند و منحصر با کرهٔ فرنگی سرخ شده است؟ هنوز این کلام از دهن خرد شدهٔ ما بیرون نجسته بود که مصطفی مثل اینکه غفلتاً فنرش در رفته باشد، بی‌اختیار دست دراز کرد و یک کتف غاز را کنده به نیش کشید و گفت: «حالا که می‌فرمایید با آلوی برغان پر شده و با کرهٔ فرنگی سرخش کرده‌اند، روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت و محض خاطر ایشان هم شده یک لقمهٔ مختصر می‌چشیم.»

◉ قلمرو کنی

تعارف کردن‌ها و عاقبت‌نگر نبودن و البته حرف خود را ندانستن بالأخره کار دست راوی داد. / نقطهٔ اوج داستان همین‌جاست: بالأخره تنها غاز میزبان خورده شد. / این قسمت می‌تواند در نگاهش تعارف کردن زیاد هم باشد.

◉ قلمرو ادب

کنایه: «از دهان در رفتن سخن» کنایه از گفتن سخنی که نباید گفته می‌شد بر اثر بی‌دقتی: «در رفتن فتر کسی»: کنترل خود را از دست دادن: «به نیش کشیدن»: خوردن با ولع: «روی کسی را زمین انداختن»: درخواست او را رد کردن / تشبیه: غفلت مصطفی به در رفتن فتر تشبیه شده است.

◉ قلمرو زبان

برغان: نام روستایی در نزدیکی کرج که محصول آلوی آن معروف است. / غفلتاً: از روی غفلت

دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت نداده مانند قحطی‌زدگان به جان غاز افتادند و در یک چشم به هم زدن، گوشت و استخوان غاز مادرمرده مانند گوشت و استخوان شتر قربانی در کمرکش دوازده حلقوم و کتل و گردنهٔ یک دوجین شکم و روده مراحل مضغ و بلع و هضم و تحلیل را پیموده؛ یعنی به زبان خودمانی رندان چنان کلکش را کنند که گویی هرگز غازی قدم به عالم وجود نهاده بود! می‌گویند انسان حیوانی است گوشت‌خوار ولی این مخلوقات عجیب گویا استخوان‌خور خلق شده بودند. واقعا مثل این بود که هرکدام یک معدهٔ یدکی هم همراه آورده باشند. هیچ باور کردنی نبود که سر همین میز آقایان دو ساعت تمام کارد و چنگال به دست با یک خروار گوشت و پوست و بقولات و حبوبات در کشمکش و تلاش بوده‌اند و ته‌بشقاب‌ها را هم لیسیده‌اند، هر دوازده تن تمام و کمال و راست و حسابی از سر نو مشغول خوردن شدند و به چشم خود دیدم که غاز گلگونم لخت‌لخت و قطعهٔ بعد آخری طعمهٔ این جماعت کرکس صفت شده و کان لم یکن شیئاً مذکوراً در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید. مرا می‌گویی از تماشای این منظرهٔ هولناک آب به دهانم خشک شده و به جز تحویل دادن خنده‌های زورکی و خوش‌آمدگویی‌های ساختگی کاری از دستم ساخته نبود.

◉ قلمرو کنی

ناراحتی و عصبانیت راوی از خورده‌شدن غاز / ظاهرسازی راوی نزد مهمانان

◉ قلمرو ادب

تشبیه: مهمانان به قحطی‌زدگان تشبیه شده‌اند. / کنایه: «یک چشم به هم زدن» کنایه از زمان اندک؛ «کلک چیزی یا کسی را کندن» کنایه از نابود کردن آن کس یا چیز: «در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید»: خورده شد / «آب به دهان خشک شدن» کنایه از نهایت خشم و عصبانیت یا بیماری

◉ قلمرو زبان

قحطی‌زده: کسی که از قحطی و خشکسالی آسیب دیده و نیازمند شده است، فقیر / *کتل: پشته، تپه / جین: واحد شمارش برابر با شش یا دوازده عدد / *مضغ: جویدن / بلع: فرودادن، بلعیدن / تحلیل: در این‌جا منظور هضم غذا است / رندان: جمع رند، اوباش، افراد خوش‌گذران / *کلک: آتشدانی از فلز یا سفال؛ کلک کسی یا چیزی را کندن: نابود کردن کسی یا چیزی / قدم به عالم وجود نهاده بود: «به دنیا نیامده بود.» بیانی طنزآمیز از خورده‌شدن کامل غاز / یدک: ابزار یا اسبابی که به عنوان ذخیره نگه دارند. / خروار: واحد

اندازه‌گیری، به اندازه یک بار خر / بقولات: انواع دانه‌های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس، حبوبات / تمام و کمال و راست و حسابی «همگی قیدند. / از سر نو: دوباره (قید) / غاز گلگون: غاز کشته‌شده (گلگون: سرخ، خونین) / لخت لخت: پاره پاره / قطعه بعد آخری: تکه‌ای بعد از تکه دیگر / کرکس صفت: مانند کرکس، لاشخور / * کآن لم یکن شیئا مذکوراً: بخشی از آیه اول سوره دهر است به معنی «چیزی قابل ذکر نبود». در این‌جا یعنی تمام خوراکی‌ها سر به نیست شد. / هولناک: ترسناک، هول + ناک / «خوش آمدگویی» واژه وندی - مرکب است: خوش + آمد + گو + «ی» میانجی و «ی» مصدری

در همان بحبوحه بخور بخور که منظره فنا و زوال غاز خدایبامرز مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و مکر و فریب جهان پتیاره و وقاحت این مصطفای بدقواره انداخته بود باز صدای تلفن بلند شد. بیرون جستم و فوراً برگشته گفتم: «آقای مصطفی خان، وزیر داخله شخصاً پای تلفن است و اصرار دارد دو کلمه با خود شما صحبت بدارد.» یارو حساب کار خود را کرده، بدون آنکه سر سوزنی خود را از تک و تا ببندد، دل به دریا زده و به دنبال من از اتاق بیرون آمد. به مجرد اینکه از اتاق بیرون آمدم، در را بستم و صدای کشیده آب نکشیده‌ای، طنین‌انداز گردید و پنج انگشت دعاگو به معیت منج و کف و مایتعلق به بر روی صورت گل انداخته آقای استادی نقش بست. گفتم: «خانه‌خراب، تا حلقوم بلعیده بودی، باز تا چشمت به غاز افتاد، دین و ایمان را باختی و به منی که چون تویی را صندوقچه سر خود قرار داده بودم، خیانت ورزیدی و نارو زدی. د بگیر که این ناز شستت باشد.» و باز کشیده دیگری نثارش کردم.

تلموزنی / تنبیه مصطفی به خاطر غفلتی که کرده بود. / این نکته که راوی بلافاصله از فرصت استفاده کرده و مصطفی را تنبیه می‌کند و حتی منتظر پایان مهمانی نمی‌شود، نشان‌دهنده نهایت خشم و ناراحتی اوست. / نکوهش اعتماد به افراد نادان / نکوهش بیان راز با هر کسی / در سطر اول این قسمت به «بی‌ثباتی جهان و دگرگونی احوال روزگار» نیز اشاره شده است. / به این نکته هم دقت کنید بد نیست که: راوی مصطفی را در طول مهمانی و تا وقتی دسته گل به آب نداده بود، حضرت استادی خطابش می‌کرد اما این‌جا «یارو» خطابش می‌کند.

تلمروادبی / کاربرد طنز: غاز خدایبامرز / تشخیص (و استعاره): بیان عبارت خدایبامرز برای غاز / سجع: بوقلمون و دون؛ پتیاره و بدقواره / کنایه: «حساب کار خود را کرده»: به خطای خود پی برده: «سر سوزن»: بسیار کم؛ «خود را از تک و تا نینداختن»: به روی خود نیاوردن، عرصه رقابت را خالی نکردن: «دل به دریا زدن»: جرأت کردن، شجاعت به کار بستن: «کشیده آب نکشیده»: کشیده محکم: «دین و ایمان را باختن»: در این‌جا کنایه از نادیده گرفتن همه چیز / تشخیص: دعاگو بودن انگشت / تشبیه: تو (مشبه) را صندوقچه سر خود (مشبه‌به) قرار داده بودم.

تلموزنایی / * بحبوحه: میان، وسط / فنا: نابودی (هم‌معنی زوال) / بوقلمون: رنگارنگ (در این‌جا یعنی بی‌ثبات. متضاد یک‌رنگ) / شقاوت: بدبختی / دون: فرومایه، پست / * پتیاره: زشت و ترسناک / وقاحت: بی‌شرمی، گستاخی / بدقواره: بدترکیب، زشت / یارو: برای نشان دادن بی‌ارزشی کسی او را یارو خطاب می‌کنند. / بیرون جستم: بیرون رفتن / تک و تا: رقابت، جنبش / به مجرد این‌که: به محض این‌که / طنین: انعکاس صدا، طنین‌انداز گردید: صدای آن پیچید، شنیده شد / معیت: همراهی / * ما يتعلق به: آنچه به آن تعلق دارد / نارو: حيله، نیرنگ: ناروزدن: فریب‌دادن / ناز شست: پاداش / نثار: هدیه

با همان صدای بریده و زبان گرفته و ادا و اطوارهای معمولی خودش که در تمام مدت ناهار اثری از آن هویدا نبود، نفس زنان و هوق کنان گفت: «پسر عمو جان، من چه گناهی دارم؟ مگر یادتان رفته که وقتی با هم قرار و مدار گذاشتیم، شما فقط صحبت از غاز کردید، کی گفته بودید که توی روغن فرنگی سرخ شده و توی شکمش آلوی برغان گذاشته‌اند؟ تصدیق بفرمایید که اگر تقصیری هست با شماست نه با من.»

تلموزنی / بهانه‌جویی مصطفی / مصطفی به ذات خود برگشته، این یعنی تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است.

تلموزنایی / * اطوار: رفتار و یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار / * هویدا: آشکار / تقصیر: کوتاهی (هم‌فائزده قصر، مقصر، قاصر)

به قدری عصبانی شده بودم که چشمم جایی را نمی‌دید. از این بهانه‌تراشی‌هایش داشتم شاخ درمی‌آوردم. بی‌اختیار در خانه را باز کرده و این جوان نمک‌نشناس را مانند موشی که از خمره روغن بیرون کشیده باشند، بیرون انداختم و قدری برای به جا آمدن احوال و تسکین غلیان درونی در حیاط قدم زده، آن‌گاه با صورتی که گویی قشری از خنده تصنعی روی آن کشیده باشند، وارد اتاق مهمان‌ها شدم. دیدم چپ و راست مهمان‌ها دراز کشیده‌اند. گفتم: «آقای مصطفی خیلی معذرت خواستند که مجبور شدند بدون خداحافظی با آقایان بروند. وزیر داخله، اتومبیل شخصی خود را فرستاده بودند که فوراً آنجا بروند و دیگر نخواستم مزاحم آقایان بشوند.»

تلموزنی / راوی از شدت ناراحتی و خشم، مصطفی را از خانه بیرون می‌کند.

تلمروادبی / کنایه: «شاخ در آوردن به خاطر موضوعی»: کنایه از تعجب و شگفتی زیاد است: «نمک‌نشناس»: کنایه از ناسپاس و پیمان‌شکن / تشبیه: جوانک (مشبه) را مانند موشی که از خمره روغن بیرون کشیده باشند (مشبه‌به) از خانه بیرون انداختم. (وجه شبه) / تضاد: چپ و راست

تلموزنایی / * خمره: ظرفی به شکل خُم و کوچک‌تر از آن / * غلیان: جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی / * تصنعی: ساختگی

همه اهل مجلس تأسف خوردند و از خوش‌مشربی و فضل و کمال او چیزها گفتند و برای دعوت ایشان به مجالس خود، نمره تلفن و نشانی او را از من خواستند و من هم از شما چه پنهان، بدون آنکه خم به ابرو بیاورم، همه را به غلط دادم.

تلموزنی / تأسف مهمانان از رفتن استاد مصطفی / وقتی کسی دروغی را می‌گوید، مجبور است تا آخرین لحظه پشت سر هم دروغ بگوید: راوی حتی بعد از تمام شدن ماجرای غاز و رفتن مصطفی، باز مجبور است در دادن شماره تلفن استاد مصطفی دروغ و دغل به کار ببندد.

تلمروادبی / کنایه: «خم به ابرو نیاوردن»: کنایه از به روی خود نیاوردن و لو ندادن ماجرا.

تلموزنایی / مجلس: محل نشست، در این‌جا منظور مهمانی است. / تأسف: اندوه / * خوش‌مشربی: خوش‌مشرب بودن، خوش‌معاشرتی و خوش‌صحبتی / نمره: شماره

فردای آن روز به خاطر آمد که دیروز یک دست از بهترین لباس‌های نودوز خود را با کلیه متفرعات به انضمام مایحتوی، یعنی آقای استاد مصطفی خان، به دست جلاقی شده خودم از خانه بیرون انداختم، ولی چون که تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد، یک بار دیگر به کلام بلند پایه «از ماست که بر ماست» ایمان آوردم و پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگرندم.

داستان کباب غاز، مفصل علی پهل زاره

تلمیذی

از دست دادن یک دست لباس نو / از ماست که بر ماست = خود کرده را تدبیر نیست، خودم کردم که لعنت بر خودم باد

تلمیذی

تضاد: دیروز و فردا / تشبیه: مصطفی را (برای تفسیر) به محتویات لباس تشبیه کرده. / ارسال المثل: «تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد». یک ضرب المثل است: «از ماست که بر ماست» نیز بخشی از بیت ناصر خسرو است که به ضرب المثل تبدیل شده. / تضمین: آوردن بخشی از بیت ناصر خسرو در داستان: زی تیر نگه کرد و پر خویش بر آن دید // گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست کنایه: «پشت دست خود را داغ کردن»: کنایه از عهد بستن با خود، با خود پیمان بستن

تلمیذی

نودوز: تازه دوخته شده / متفرعات: شاخه‌ها، شعبه‌ها (در این جا به معنی متعلقات به کار رفته). / انضمام: ضمیمه کردن: به انضمام: به ضمیمه، به همراه / مایحتوی: آن چه درون چیزی است. / جلاق: علیل، معلول، لنگ / شست: انگشته‌ای چرمی یا استخوانی که هنگام تیراندازی بر سر انگشت می‌کردند.

واژه‌های مهم املا

در میان جفت‌واژه‌ها و ترکیب‌های زیر املا یا رسم الخط چند واژه نادرست است؟

«ترفیع رتبه، عزت و سربلندی، عیال و همسر، مابقی رفقا، سماغ مکیدن، سال آزرگار، ظروف عاریه، غاز معهود، جوان دیلاق، لات و لوت، بدقواره و بدشکل، مشعوف و مسرور، غول بی‌شاخ و دم، صلهٔ ارهام، واتر قیدن آقا مصطفی، دو رأس گوسفند، کربه و زشت، شیء عجاب، وعده و قرار، حرف منطقی، غفلت و بی‌توجهی، استشاره و مشورت، منحصر به فرد، خطاب کردن، چند مرده حلاج بودن، حلقوم و گلو، منصرف شدن، حال استیصال، بچه قنداقی، قدقن کردن، حرف نامعقول، غیر مترقیه و ناگهانی، نشخوار کردن، سر دماغ آمدن، وجنات و چهره، باقلبای شیرین، سوغات یزد، کج و معوج، استدعای عاجزانه، اصرار و پافشاری، ابا و امتناع، صیغهٔ بلعت، اهتمام تام، براق و درخشان، متانت و وقار، فاضل و لایق، درزی ازل، وظایف مقرر، تذکار و یادآوری، حرفی و زیاده‌گویی، حضرت عبدالعظیم، منچستر و شیکاگو، لعنت و نفرین، تنبوشه و سفال، حرف‌های قلنبه، بذله و لطیفه، متکلم وحده، بلا معارض و بی‌ریب، فریاد و فغان، مرحیا و آفرین، حضار مجلس، محضوض و بهره‌مند، تخلص شاعر، استعمال و کاربرد، برحسب پیشنهاد، مألوف و مانوس، تصدیق و تأیید، احیانا و احتمالا، محظور و مشکل، توجه و اعتنا، کائنات و هستی، مائدهٔ آسمانی، حیا و شرم، منحصر و ویژه، اثنا و میان، تظاهرات و ظاهر سازی‌ها، توطئهٔ دشمن، ساطور قصایی، آلوی برغان، قحطی زده‌گان و فقیران، بحبوحهٔ کار، زوال و نابودی، فلک بوقلمون، شقاوت و بدبختی، وقاحت و گستاخی، زشت و بدقواره، معیت و همراهی، غلیان و جوشش، طنین صدا، صندوقچهٔ سر، ادا و اطوار، هویدا و آشکار، حق‌هق کنان، حیاط خانه، خندهٔ تصنعی، متفرعات و متعلقات، به انضمام مایحتوی»

۱) سه ۲) چهار ۳) پنج ۴) شش

پاسخ: گزینهٔ ۳ / املا درست واژه‌هایی که املا می‌دارند: سماغ ← سماق، صلهٔ ارهام ← صلهٔ ارحام، قدقن ← قدغن، محضوض ← محظوظ (هم خانوادهٔ حظ)، قحطی زده‌گان ← قحطی زدگان (پس از اضافه شدن «گ» میانجی، «ه» غیر مملووظ نباید نوشته شود).

ادبیات

شبان: چوپان

پا پی شدن: در امری اصرار ورزیدن

ارمیا

چند بار بگویم اسم آقا سهراب صلوات داردا. اللهم صلّی علی ... ارمیا و سهراب می‌خندیدند. صدای تانک دیگری از دور می‌آمد. به صدا توجهی نمی‌کردند. هر سه روحیه گرفته بودند. ارمیا از نشانه‌گیری دقیق سهراب تعریف می‌کرد. مصطفی که تا آن موقع ساکت نشسته بود، آرام گفت: «و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی.» - آقا مصطفی چی چی فرمودید؟ یک دفعه زدی کانال دو. ارمیا جان، ترجمه کن ببینم. ارمیا خنده‌اش را خورد. آرام سری تکان داد. - حق با مصطفاست. و ما رمیت اذ رمیت. یعنی وقتی تو تیر می‌زنی این تو نیستی که تیر می‌زنی، بلکه خود خداست.

تلمیذی

سرچشمهٔ هر کار و رفتاری خداوند است.

تلمیذی

کنایه: «اسم کسی صلوات داشتن»: ارزشمند بودن او؛ «زدی کانال دو» در این جا کنایه از این که به زبان دیگری سخن گفتی «خوردن خنده»: خندهٔ خود را قطع کردن / تضمین: آوردن آیهٔ «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» در متن

- بابا اینجا همه علامه‌اند. یک کلاس آشنایی می‌گذاشتید برای ما. چه جوری این قدر خوب معنی قرآن را می‌فهمید؟ جان من! معنی این را چه جوری می‌فهمید؟ - باز هم ما را گرفته‌ها، کاری ندارد که؛ کافی است ریشه‌ها را بشناسی؛ مثلاً رمی می‌شود پرتاب کردن؛ رمیت می‌شود مخاطب. تو یک مرد تیر می‌زنی. کاری ندارد. ساده است.

مصطفی ساکت شد و بعد انگار چیزی کشف کرده باشد به ارمیا گفت: «ارمیا! اگر گفتی فعل امر رمی چه می‌شود؟» - می‌شود... می‌شود ارمی. مصطفی و ارمیا با هم خندیدند. ارمیا منظور مصطفی را فهمیده بود. خیلی دوست داشت به او بگوید مادرش در خانه او را «ارمی» صدا می‌زند اما هیچ نگفت. - خوب درست گفتی. وقتی می‌خواهیم بگویم «تو یک مرد تیر بزنی» می‌گوییم: «ارمی». حالا اگر به دو مرد عرب، بخواهیم بگویم که «تیر بزنی»، چه باید بگویم؟

تلمیذی

اشاره به نام «ارمیا» که یکی از شخصیت‌های داستان است و معنی آن در زبان عربی. / روحیهٔ خوب رزمندگان و شوخ طبعی آنان با یکدیگر

◉ **تلموذی** کنایه: «کسی را گرفتن» کنایه از سر کار گذاشتن او، سربه‌سر کسی گذاشتن

◉ **تلموژیه** *علامه: آن که دربارهٔ رشته‌ای از معارف بشری دانش و آگاهی بسیار دارد. (بسیار داند، دانشمند، از ریشهٔ علم، هم‌قائودهٔ عالم)

سهراب که با دقت به حرف‌های مصطفی گوش می‌داد، گفت: «می‌گوییم: ارمی، ارمی، اول، اولی تیر می‌زند، بعد دومی.» هر سه با هم خندیدند. سهراب مطمئن نبود مطمئن نبود که حرفش اشتباه است.
- دِ بابا، ماشاءالله! ما عمری عربی حرف زدیم: «الدخیل. الموت للصدام. الله اکبر».

◉ **تلموژیه** روحیهٔ خوب رزمندگان و شوخ‌طبعی آنان

◉ **تلموژیه** ماشاءالله: آنچه خدا بخواهد، در مواقعی که به ویژگی خاص و برتری کسی یا چیزی اشاره شود، برای دوری از آسیب و چشم‌زخم می‌گویند. / الدخیل: پناه بر تو، امان بده (واژه‌ای که نیروهای عراقی هنگام تسلیم‌شدن می‌گفتند). / الموت للصدام: مرگ بر صدام / الله اکبر: خدا بزرگ‌تر است.

مصطفی در حالی که می‌خندید، گفت: «البته اسم آقا سهراب صلوات دارد ولی آقا سهراب! به عربی اگر بخواهیم بگوییم شما دو نفر تیر بزنید، یعنی مثنی، می‌شود... می‌شود ارمیا. همین ارمیا که اینجا نشسته.» - سهراب با تعجب نگاهی به ارمیا کرد. انگار برای اولین بار اسست که ارمیا را می‌بیند. - جل الخالق! یعنی ما هر بار آقا ارمیا را صدا می‌زنیم داریم می‌گوییم شما دو تا مرد تیر بزنید! بی‌خود نیست با کلاشینکف می‌خواست برود تانک بزند.

◉ **تلموژیه** اشاره به نام «ارمیا» و معنای آن در عربی

◉ **تلموژیه** جناس همسان (نام): در جملهٔ «می‌شود ارمیا. همین ارمیا که این‌جا نشسته.» ارمیا (شما دو مرد تیر بزنید). ارمیا (نام شقش)

◉ **تلموژیه** مثنی: دوتایی، صیغه‌ای در زبان عربی که برای دو شخص به کار می‌رود. / ارمیا: شما دو نفر تیر بزنید. / جل الخالق: خداوند بزرگ و باشکوه است. این عبارت هنگام تعجب گفته می‌شود. / *کلاشینکف: سلاحی در انواع خودکار و نیمه‌خودکار، دارای دستگاه نشانه‌روی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تاشو؛ برگرفته از نام اسلحه‌ساز روسی. (در این‌جا بی‌اثر بودن تیرهای آن در برابر تانک منظور است.)

ارمیا سرش را پایین انداخته بود و می‌خندید. یا اینکه صدای تانک هر لحظه نزدیک‌تر می‌شد اما احساس آرامش عجیبی داشت. از مصاحبت با مصطفی و سهراب جدا لذت می‌برد. صدای غرش تانک دوم از نزدیک به گوش می‌رسید. هر سه نفر ساکت شدند. ارمیا و مصطفی دوباره مبهوت به سهراب نگاه می‌کردند. دوباره اسلحه را برداشت. موشک دوم را جا انداخت. آن را روی شانه محکم کرد، اما قبل از اینکه بلند شود، انگار چیزی یادش آمده باشد، پرسید: «آن آیه که خواندید چی بود؟» - و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی. برخاست. آیه را زیر لب تکرار کرد و فریادی کشید و شلیک کرد. صدای غرش تانک نزدیک‌تر می‌شد. موشک به شنی تانک نخورد. اطراف تانک خاک غلیظی به هوا می‌رفت. سهراب به سرعت موشک دیگری را داخل سلاح جا انداخت. ارمیا را با دست، سر جایش نشانند و بلند شد. هر سه، نفس راحتی کشیدند. مصطفی و ارمیا با مسلسل به سمت آتش تیراندازی کردند.

◉ **تلموژیه** هجوم تانک‌ها به سمت رزمنده‌ها و تلاش آنان برای شکار تانک‌ها

◉ **تلموژیه** تضمین: آوردن آیه در متن / تناسب: سر و دست (ارمیا را با دست سر پایش نشانند).

◉ **تلموژیه** مصاحبت: هم‌نشینی / غرش: فریاد، صدای بلند / مبهوت: بهت‌زده، شگفت‌زده / مسلسل: اسلحهٔ رگباری، (از نظر لغوی: پشت سر هم؛ هم‌قائودهٔ سلسله)

- بس است دیگر، آن چنان زدم که اگر کسی زنده از آن تو بیرون بیاید، با تیر کلاش دیگر نمی‌میرد. عده‌ای از افراد گردان با صدای انفجار تانک‌ها به طرف این گروه سه نفری آمدند. دور و بر آن‌ها را گرفتند. - سهراب گل کاشتی، ای والله! - پیرمرد هیکلی خیلی به درد می‌خورد. مردهٔ فیل صد تومن است، زنده‌اش هم صد تومن!
- دود هنوز هم از کنده بلند می‌شود. سهراب دستی به پیشانی‌اش کشید. قیافه‌اش کودکانه شده بود. - ما را گرفتید. اون‌ها تانک هستند. دود از تانک بلند می‌شود. کنده دیگر چیست؟ در دل از تعریف کردن دیگران می‌رنجید. به نظرش می‌آمد یک موشک را بیهوده از دست داده است.

◉ **تلموژیه** تعریف و تمجید از کار آقا سهراب و رنجیدن او از این موضوع / انسان‌های بزرگ در انجام دادن کارها و مسئولیت‌های خود، دنبال تعریف و تمجید دیگران نیستند.

◉ **تلموژیه** کنایه: «گل کاشتی» در این‌جا کنایه از کاری بی‌رومندان و به‌جا انجام دادن (هیچ‌وقت از مفهوم جمله‌ها و مفهوم کلی متن غافل نشوید! گاهی «گل کاشتن» کنایه از خراب کردن کار است و البته به طنز و تمسخر گفته می‌شود. در این‌جا با توجه به تعریف و تمجیدی که از آقا سهراب می‌شود این مورد مد نظر نیست.)؛ «ما را گرفتید»؛ ما را سر کار گذاشته‌اید؟ / ارسال‌المثل: آوردن ضرب‌المثل در متن: مردهٔ فیل صد تومن است و زنده‌اش هم صد تومن؛ دود از کنده بلند می‌شود.

◉ **تلموژیه** کلاش: اسلحهٔ کلاشینکف / گردان: مجموعهٔ چند گروهان که معمولاً یک سرگرد فرماندهی آن را بر عهده دارد. / ای والله: عبارتی است که برای تحسین به کار می‌رود، معادل آفرین / *کنده: تنهٔ بریده‌شدهٔ درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است؛ هیزم

صدای موتور دیزلی چند تانک همه را به خود آورد. دوباره صورت سهراب جدی شد. دستور داد که همه، سنگر بگیرند. با دست یکی از تانک‌ها را نشان داد و به مصطفی گفت: «مصطفی، این روی برجکش تیربار دارد. حواستان باشد، احتمالاً پیاده از گشت دنبالش می‌آیند.» باشد آقا سهراب! حواسم هست.

- ارمیا، شما هم بدو برو طرف چپ. آنجا به مهندس بگو هم نفر بفرستند، هم آربی جی.

● **قلمرو فکری** حمله دوبارهٔ تانک‌ها و تدابیر آقا سهراب برای مقابله

● **قلمرو زبانی** * برجک: سازهٔ چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد. / * تیربار: سلاح خودکار آتشین، سنگین‌تر و بزرگ‌تر از مسلسل دستی که به وسیلهٔ نوار فشنگ تغذیه می‌شود؛ مسلسل سنگین / حذف فعل به قرینهٔ لفظی: هم نفر بفرستند هم آر پی جی [بفرستند].

آن قدر جدی صحبت کرد که ارمیا بدون هیچ درنگی اسلحه‌اش را برداشت و دوید.
 - حالا آن قدر تند ندو. توی راه اسیر نگیری‌ها؛ بگذار چندتاشان هم به ما برسد.

● **قلمرو فکری** شوخی آقا سهراب با بچه‌ها در آن بحبوحه برای روحیه دادن به آن‌ها

نمی‌دانست در خیال است یا واقعیت. دو سه بار سکندری خورد و به زمین افتاد.

● **قلمرو ادبی** تضاد: خیال و واقعیت

● **قلمرو زبانی** * سکندری: حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛ سکندری خوردن: حالت سکندری برای کسی پیش آمدن

خاطرات به صورت مبهم از جلو چشمانش می‌گذشتند. سهراب را روی زمین گذاشته بودند. یک طرف صورت گوشت آلودش گم شده بود. هر چند لحظه یک بار زانوی پیش مرتعش می‌شد. ارمیا سرش را روی سینهٔ سهراب گذاشته بود. به زانوی چپ او نگاه می‌کرد. - می‌بینی ارمیا. رو به قبله خواباندمش. بعد گفت به راست بچرخانیمش؛ سمت کردلا. - آره می‌بینم. آرام دارد حسین حسین می‌کند؛ چرا دیگر زانوش تکان نمی‌خورد؛ چقدر آرام شده... آقا سهراب، شلوغ نکنی‌ها...!

● **قلمرو فکری** وقتی ارمیا به نیروهای خودی می‌رسد که چند لحظه قبل پیش آن‌ها بود، آقا سهراب را زخمی می‌بیند. / شهادت آقا سهراب

● **قلمرو زبانی** مبهم: دارای ابهام، غیرقابل درک / مرتعش: لرزان

- حالا چطوری بپریمش تا سر جاده؟ خوب شد تو شهید نشدی مصطفی، من چه جوری شما دو تا را می‌بردم تا سر جاده... آقا سهراب خیلی سنگین است؛ البته اسمش صلوات دارد. اللهم صلی علی... چرا صلوات نمی‌فرستی مصطفی؟! بفرست دیگر! اللهم صلی علی... خیلی سنگین است. وقتی داریم می‌پریمش، شاید توی خاک‌های جنوب فرو برویم ...

ارمیا، رضا امیرقانی (با تلفیص)

● **قلمرو فکری** تنومند بودن سهراب و حضور ارزشمند او / نامش صلوات دارد: نامش ارزشمند است.

● **قلمرو ادبی** اغراق: وقتی داریم می‌پریمش شاید توی خاک‌های جنوب فرو برویم.

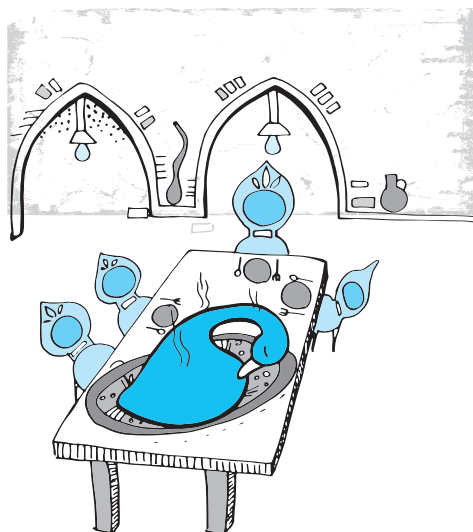
«واژه‌های مهم املا»

املاي کدام واژه نادرست است؟

«صلوات فرستادن، صدای تانک، رمیت اذ رمیت، صدام حسین، مثنی و دوتایی، لذت و شادمانی، مبهوت و سرگشته، اسلحهٔ سنگین، خاک غلیظ، مسلسل و تیربار، موتور دیزلی، وهم و گمان، سکندری خوردن، انتظارداشتن، مصلح و آماده، تعقیب و گریز، مبهم و پیچیده، مرتعش و لرزان»

۱) مثنی ۲) مبهوت ۳) مصلح ۴) مرتعش

پاسخ: گزینهٔ ۳
 واژهٔ مصلح هم خانوادهٔ اصلاح است و با توجه به واژهٔ «آماده» این‌جا مد نظر نیست؛ اما مسلح یعنی کسی که سلاح دارد و آمادهٔ نبرد است. (بد نیست بدانید که اولی بدون تشدید و دومی با تشدید نوشته می‌شود. هر چند تشدید در آزمون‌ها گرفته نمی‌شود و گاهی در صورت سؤال هم واژه‌های مشدد تشدید ندارند.)





قلمرو زبانه الف) واژگان و املا

۱۹۶۴. معادل معنایی کدام واژه در بیت زیر دیده می‌شود؟

- «هر که را هستی صلا داد از تو مستأصل فتاد
بوده گویی بهر استیصال خلق ایجاد تو»
- ۱ مشوش ۲ مضطرب
۳ درماندگی ۴ نگرانی

۱۹۶۵. واژه مشخص‌شده در کدام گزینه نادرست معنی شده است؟

- ۱ آن آب قوی بین که بجوشد ز تک حوض
۲ معنی بلند من فهم تند می‌خواهد
۳ تلخ گردد عیش شیرین بر بتان قندهار
۴ نیست یک جیهه واکرده درین وحشت گاه
- گویی که مگر روح زمین در غلیان است
سیر فکرم آسان نیست، کوهم و کتل دارم
چون به گاه بذله زان لب لطف باری ای پسر
نهم روی خود از شهر به صحرا چه کنم؟
- (جوشش)
(پشته)
(شوخی)
(میدان نبرد)

۱۹۶۶. در کدام گزینه، واژه‌های نادرست معنا شده است؟

- ۱ آزرگار (زمان دراز) - استیصال (ناچاری) - اطوار (رفتار ناخوشایند) - امتناع (خودداری)
۲ انضمام (ضمیمه کردن) - بادی (آغاز) - بحبوحه (میان) - بذله (شوخی)
۳ بدقواره (بدترکیب) - بلع (فروربردن) - پتیاره (زشت) - ترفیع (ارتقایافتن)
۴ تصنعی (ساختگی) - تیربار (مسلسل سنگین) - محظور (حاضرشده) - محظوظ (بهره‌ور)

۱۹۶۷. در کدام گزینه معنی واژه‌های نادرست آمده است؟

- ۱ غلیان (جوشش عواطف)، معهود (معمول)، شگوم (به فال نیک گرفتن)، کُنده (هیزم)
۲ کاهدان (انبارگاه)، جیهه (پیشانی)، محظوظ (ممنوع)، استیصال (ناچاری)
۳ خفایا (مخفیگاه‌ها)، امتناع (خودداری)، شخیص (ارجمند)، بحبوحه (میان)
۴ منفذات (شاخه‌ها)، واترکیدن (تنزل کردن)، کلک (آتشدان)، تذکار (یادآوری)

۱۹۶۸. در کدام گزینه معنی ذکرشده مقابل واژه‌ها به‌تمامی درست است؟

- ۱ دیلاق (دراز)، تنبوشه (لوله سفالین)، کتل (گردن)، وجنات (صورت)
۲ درزی (خیاط)، بادی امر (سرانجام)، ولیمه (طعام عروسی)، معوج (کج)
۳ بقولات (حبوبات)، مضغ (هضم کردن)، عاریه (امانتی)، اعلا (ممتاز)
۴ چلمن (بی‌عرضه)، محظور (مانع)، پتیاره (زشت)، ترفیع (ارتقایافتن)

۱۹۶۹. معادل معنایی واژه‌های «رای زنی، جویدن، خیاط، بهره‌ور» به‌ترتیب در کدام ابیات آمده است؟

- الف) در این قمار که یاران زدند بر سر جان
ب) جاننش از هر حکمتی محفوظ بود
ج) ورم ز خوان خسان لقمه‌ای به چنگ افتاد
د) درزی ایام را اندازه نیست
- سفاهت است که با عقل استشاره کنید
نکته‌های حکمتش محظوظ بود
به گاه مضغ اطاعت نکرد دندانم
جور و بدکاریش، کاری تازه نیست
- ۱ الف، د، ج، ب ۲ ج، الف، ب، د ۳ ج، الف، ب، د ۴ الف، ج، د، ب

۱۹۷۰. در متن زیر املاي کدام واژه نادرست است؟

«و چنان که بدن از شهوات و لذات محسوس، محظوظ می‌گردد و روی در عالم سفلی دارد، روح نیز از معرفت حضرت عزت که غایت همه غایات است عز شأنه و ادراک حقوق و افاضت خیرات بهره‌مند می‌گردد.»

- ۱ غایت ۲ افاضات ۳ محظوظ ۴ سفلی

۱۹۷۱. در بیت زیر چند غلط املايي وجود دارد؟

- «ز فیض تبع تو کردست بهر استمداد
یک دو سه چهار»
- وگرنه جود تو اش کرده بود استیسال»
- ۱ یک ۲ چهار ۳ یک ۴ یک

۱۹۷۲. در کدام گزینه غلط املايي دیده می‌شود؟

- ۱ خوبروبان را پریشان اختلاطی خوب نیست
۲ ورم ز خوان خسان لقمه‌ای به چنگ افتاد
۳ مرغان باغ قافیه‌سنگند و بذله‌گوی
۴ حیران اطوار خودم، درمانده کار خودم
- امتناء و شرم و تمکین از نکویان خوش‌نماست
به گاه مضغ اطاعت نکرد دندانم
تا خواجه می‌خورد به غزل‌های پهلوی
هر لحظه دارم نیتی چون قرعه رمال‌ها

۱۹۷۳. در گروه کلمات زیر چند غلط املايي وجود دارد؟

- «ترفیع رتبه، ولیمه عروسی، عزت و سربلندی، غاز معهود، مسرور و مشئوف، کریح و زشت، مشورت و استشاره»
- ۱ سه ۲ چهار ۳ یک ۴ دو

۱۹۷۴. در میان گروه واژه‌های داده‌شده، «چند غلط املايي یا رسم‌الخطی» به چشم می‌خورد؟

«افراط و تفریط، صنّف و گونه، التهاب و برافروخته‌گی، عنایت و توبه، انبان دباقي‌شده، بارع و حصار، بدقواره و ناموزون، بذله‌گو و شوخ‌طبع، بطالت و بیهودگی، صیغه بلقت، بزم و ظیافت، برده‌میدن و برخواستن، عرصه بین‌المللی، به تعویق انداختن و اهمال کردن»

۱ شش ۲ هفت ۳ هشت ۴ نه

ب) دستور زبان

۱۹۷۵. کدام گزینه فاقد حرف پیوند هم‌پایه‌ساز است؟

- ۱ مرا رازیبست اندر دل به خون دیده پرورده
۲ نوع تقصیری تواند بود ای سلطان عشق
۳ سعدی اندر کف جلاذ غمت می‌گوید
۴ امشب سبک‌تر می‌زند این طبل بی‌هنگام را
- ولیکن با که گویم راز چون محرم نمی‌بینم
تا به یک ره سایه لطف از گدا برداشتی
بندهام بنده به کشتن ده و مفروش مرا
یا وقت بیداری غلط بودست مرغ بام را

۱۹۷۶. «حرف وابسته‌ساز» در کدام گزینه دیده نمی‌شود؟

- ۱ ساقی بده آن کوزه یاقوت روان را
- ۲ اول پدر پیسر خورد رطل دمادم
- ۳ زین دست که دیدار تو دل می‌برد از دست
- ۴ یا تیر هلاکم بزنی بر دل مجروح

۱۹۷۷. کدام بیت فاقد جمله وابسته است؟

- ۱ لطف و عطا و احسان پیوسته از تو آید
- ۲ از تنگی دهانت یک ذره گفته باشد
- ۳ جای دل است کویت زانجا مران به جورش
- ۴ تا شاهد جمالت مستور باشد از من

۱۹۷۸. در کدام گزینه، وابسته از نوع «ممیز» دیده می‌شود؟

- ۱ قرار و مدار گذاشته بودیم که هر کسی، اول ترفیع رتبه یافت، به‌عنوان ولیمه کباب غاز صحیحی بدهد.
- ۲ این بدبخت‌ها سال آژگار یک بار برایشان چنین پایی می‌افتد و شکم‌ها را مدتی است صابون زده‌اند.
- ۳ اینک روز دوم عید است و تدارک پذیرایی از هر جهت دیده شده است.
- ۴ دیدم چاره‌ای نیست و خدا را هم خوش نمی‌آید این بیچاره را که به امید چند ریال عیدی آمده، ناامید کنم.

۱۹۷۹. در عبارت «و خیر به مادر شیر رسید، دانست که تعجیل کرده است و جانب تملک و تماسک را بی‌رعایت گذاشته، با خود اندیشید که زودتر بروم و

- فرزند خود را از وسوسه دیو لعین برهانم.» به ترتیب چند ترکیب وصفی و چند ترکیب اضافی وجود دارد؟
 ۱ یک - پنج ۲ دو - چهار ۳ دو - پنج ۴ یک - چهار

قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

۱۹۸۰. کدام دو آرایه، طنز موجود در عبارت زیر را به‌وجود آورده‌اند؟

«گردنش مثل گردن همان غاز مادرمرده‌ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود.»

- ۱ تشخیص - مجاز ۲ مجاز - کنایه ۳ تشبیه - کنایه ۴ تشخیص - تشبیه

۱۹۸۱. در عبارت «این بدبخت‌ها سال آژگار یک بار برایشان چنین پایی می‌افتد و شکم‌ها را مدتی است صابون زده‌اند که کباب غاز بخورند و ساعت‌شماری می‌کنند.» چند عبارت کنایی دیده می‌شود؟

- ۱ دو ۲ سه ۳ چهار ۴ یک

۱۹۸۲. آرایه برجسته متن زیر در کدام عبارت دیده نمی‌شود؟

«در همان بحبوحه بخوریخور که منظره فسای غاز خدایامرز، مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و مکر و فریب جهان پتیاره و وقاحت این مصطفای بدقبواره انداخته بود، باز صدای تلفن بلند شد. بیرون جستم و فوراً برگشتم.»

- ۱ آن‌که که از این معامله باز آمد، یکی از باران به طریق انبساط گفت: از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟
- ۲ درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسوم ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده.
- ۳ عصا تکی به قدرت او شاهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.
- ۴ فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترند و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد.

۱۹۸۳. آرایه‌های «تشبیه، استعاره، جناس، حس آمیزی» به ترتیب در کدام ابیات آمده‌اند؟

- الف) ترسم ای مرگ نیایی تو و من پیر شوم
 ب) دوش به خواب دیده‌ام روی ندیده تو را
 ج) یا بهار عمر من رو به خزان خواهد نهاد
 د) شور فرهاد کجا کم شود از پاسخ تلخ

- ۱ الف، د، ب، ج ۲ ج، الف، د، ب ۳ ج، ب، الف، د ۴ الف، ب، د، ج

۱۹۸۴. آرایه‌های بیت «ز طوفان حوادث عاشقان را نیست پروایی / نیندیشد نهنگ پردل از آشفتن دریا» در کدام گزینه به‌درستی آمده است؟

- ۱ تشبیه، تضاد، تناسب، نغمه حروف
 ۲ واج‌آرایی، تشخیص، تلمیح، استعاره
 ۳ کنایه، تشبیه، اسلوب معادله، استعاره
 ۴ تشخیص، تناسب، جناس، کنایه

قلمرو فکری (قرابت معنایی)

۱۹۸۵. مفهوم نوشته‌شده در مقابل کدام بیت، درست است؟

- ۱ بد ز بدگوهران پدید آید
- ۲ نه دهانی است که در وهم سخندان آید
- ۳ عشق برداشت ز کوچک‌دلی از خاک مرا
- ۴ فلک چو دید سرم را اسیر جنبر عشق

۱۹۸۶. بیت زیر با کدام بیت، قرابت مفهومی دارد؟

«از آن مرد دانا دهان دوخته است

- ۱ بسیج سخن گفتن آن‌گاه کن
- ۲ در سخن با دوستان آهسته باش
- ۳ چون درآید مه از تویی به سخن
- ۴ چون صرفه در آیین خموشی است دهان را

۱۹۸۷. همه ابیات با بیت زیر قرابت مفهومی دارد، به جز:

«سخن گفته دگر باز نیاید به دهن

- ۱ سخن چون برابر شود با خرد
- ۲ سخن گر چو گوهر برآرد فروغ
- ۳ بدان کز زبان است مردم به رنج
- ۴ سخن پیش فرهنگیان سخته، گوی

هر کسی آن کند کزو شاید
 مگر اندر سخن آیی و بداند که لب است
 ورنه ویرانه من قابل تعمیر نبود
 بیست گردن صبرم به ریسمان فراق

که بیند که شمع از زبان سوخته است»

که دانی که در کار گیرد سخن
 تا ندارد دشمن خونخوار گوش
 گرچه به دانی اعتراض مکن
 می‌دوز به سوز دهن دوخته می‌ساز

اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد»

روان سراینده رامش برد
 چو ناباور افتد نماید دروغ
 چو رنجش نخواهی سخن را بسنج
 به هر کس نوازنده و تازه‌روی

(سراسری شارج ۹۴)

(تهرانی ۹۸)

(عمومی انسانی ۹۸)

(ریاضی ۹۹)

(تقریبی ۹۸ - نظام قدیم)

۱۹۸۸. کدام بیت، مصداق ضرب‌المثل «از ماست که بر ماست» است؟

- ۱ هیچ فردی در پی اصلاح خوی خویش نیست
- ۲ تنگ خلقی هر که را انداخت در دام بلا
- ۳ خصم اگر چون بیستون بنده به خون ما کمر
- ۴ در دیوار خودپسندان نور بینش توتیاست

(تقریبی ۹۸)

۱۹۸۹. با توجه به ضرب‌المثل «از ماست که بر ماست» مفهوم کدام بیت، متفاوت با سایر ابیات است؟

- ۱ دام تزویری که گسترده‌یم بهر صید خلق
- ۲ دود آهی است بنایی که تو می‌سازی
- ۳ کشت دروغ بار حقیقت نمی‌دهد
- ۴ ز تخم تلخ نخورده است کس بر شیرین

(هنر ۹۸)

۱۹۹۰. مفهوم کدام بیت، با سایر ابیات تفاوت دارد؟

- ۱ رنج از کسی بریم که دردش دواي ماست
- ۲ دل است کاین همه خونم ز دیده می‌بارد
- ۳ بدی کان بر تو می‌آید ز چشم است و زبان و دل
- ۴ آب خاشاک چو بر خاطر خود دید چه گفت

(عمومی انسانی ۹۸)

۱۹۹۱. مفهوم همه ابیات یکسان است به‌جز:

- ۱ از دوستیام سوخت دل خویش به صد داغ
- ۲ گاهی که سنگ حادثه از آسمان رسد
- ۳ چو خس را در افکنند در دیده کس
- ۴ هر آن کس که اندیشه بد کند

۱۹۹۲. کدام گزینه با بیت «چون نیک گله کرد و پر خویش بر آن دید / گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست» قرابت مفهومی ندارد؟

- ۱ گله ما را گله از گرگ نیست
- ۲ تو به تقصیر خود افتادی از این در محروم
- ۳ دل دادم و بد کردم و یک درد به صد کردم
- ۴ که جانت شگفت است و تن هم شگفت

۱۹۹۳. مفهوم عبارت «دیدم ماشاءالله آقا و اتر قیده‌اند؛ قدش درازتر و تک و پوزش کره‌تر شده است.» در کدام بیت دیده می‌شود؟

- ۱ پیداست ز بالیدن بالای بلندش
- ۲ مرغ نالیدن گرفت و مرغ بالیدن گرفت
- ۳ القصه در این چمن چو بید مجنون
- ۴ باز جان و تن ز نقصان و کمال

۱۹۹۴. کدام بیت با عبارت قرآنی «و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی» قرابت مفهومی ندارد؟

- ۱ گرچه تیر از کمان همی‌گذرد
- ۲ میر خود به مهر زمانه گمان
- ۳ چه اندیشی از خود که فعلم نکوست
- ۴ گر رنج پیش آید و گر راحت ای حکیم

دست بالا

(عمومی فارغ ۹۸)

۱۹۹۵. توضیح مقابل کدام واژه، نادرست است؟

- ۱ گرت‌برداری: طراحی چیزی به کمک گرده یا خاکه رنگ یا زغال.
- ۲ حماسه: نوعی از شعر که در آن از جنگ‌ها و دلاوری‌ها سخن می‌رود.
- ۳ شهنواز: یکی از آهنگ‌های موسیقی ایرانی، گوشه‌ای از دستگاه شور.
- ۴ کتّابه: کمانی از جنس چوب که در دو طرف آن زنجیری وصل شود.

(عمومی فارغ ۹۹)

۱۹۹۶. معنی مقابل چند واژه، نادرست است؟

(فرماندن: متحیر شدن) (سرسام: هذیان) (شراع: شریعت و دین) (عارضه: رخسار) (رضوان: بهشت) (عازم: رهسپار) (تشریح: طریقت و عرفان) (لطیفه: گفتار نرم و دلپذیر)

- ۱ دو ۲ سه ۳ چهار ۴ پنج

(عمومی انسانی ۹۹)

۱۹۹۷. در میان واژه‌های داده‌شده، املا و رسم‌الخط چند واژه درست است؟

«مخذول و زیون گردیده، تشییع و بدرقه، شیر و آقوز، ضمیمه و پیوست، مخنقه و قلّاده، مظغ و جویدن، عنبان و مشک، لطیفه‌گویی و دلکگی، مسحور و مفظون، محوطه و صحن، راحت و مرفح، مخمصه و تنگنا، لئیمی و فرومایه‌گی، سیاره ذحل و مریخ»

- ۱ پنج ۲ شش ۳ هفت ۴ هشت

۱۹۹۸. نقش واژه‌های مشخص شده در بیت زیر، به‌ترتیب در کدام گزینه درست آمده است؟

«بنای عمر بنایی است سخت بسست‌نهاد / سرای عمر سرائی عظیم مختصر است»

- ۱ صفت، مسند، صفت، مسند ۲ قید، مسند، قید، مسند ۳ صفت، صفت، قید، صفت ۴ قید، صفت، قید، صفت

۱۹۹۹. آرایه‌های بیت «بیا که قصر امل سخت بسست‌بنیاد است / بیار باده که بنیاد عمر بر باد است» در کدام گزینه تماماً درست ذکر شده است؟

- ۱ تشبیه، نغمه حروف، مجاز ۲ کنایه، جناس، واج‌آرایی ۳ تضاد، جناس، تلمیح ۴ تناقض، تشبیه، استعاره

۲۰۰۰. مفهوم کدام گزینه دورتر است؟

- ۱ سخندان پرورده پیر کهن
 - ۲ سخن گفته دگر باز نباید به دهن
 - ۳ بیندیش وانگه برآور نفس
 - ۴ مجال سخن تا نبینی ز پیش
- بیندیشد آن‌گه بگوید سخن
اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد
وزان پیش بس کن که گویند بس
به بیهوده گفتن مبر قدر خویش

۱۹۵۹. **گزینه (۳)** - **ترنود** جمله‌های وابسته را به مصدر یا دیگر مقوله‌های دستوری تبدیل کنید تا سروکارتان با یک جمله ساده باشد نه مرکب، بعد نقش‌ها را بررسی کنید.
 ۱- برای درس خواندن آمده بود: متمم
 ۲- تو خواننده آواز بودی: مسند
 ۳- آمدن شما با ما: لازم است: مسندالیه
 ۴- رفتن او را باید می‌دانستی: مفعول

۱۹۶۰. **گزینه (۲)** - مرجع ضمیر «ش» در این بیت: «دل» است و شاعر می‌گوید: «دلت را از طاووس و شیطان خالی کن» پس «ش» از نظر دستوری، مفعول است نه مضاف‌الیه (آن را از طاووس و شیطان خالی کن). **بررسی سایر گزینه‌ها:** (۱): در این بیت دو فعل وجود دارد و یک شبه‌جمله (خاقانی منادا است) پس سه جمله دارد.
 (۳): نیرنگ هوا و طاووس متمم هستند و فریب آرزو و شیطان معطوف به آن‌ها.
 (۴): گروه اسمی «دلت» مسندالیه است و «دل» هسته این گروه.

۱۹۶۱. **گزینه (۲)** - **مشاوره:** در روش ردّ گزینه، سرعت و دقت پاسخ‌گویی بالاست. این را فراموش نکنید.

در این بیت «تضاد» وجود ندارد. (ردّ گزینه ۱) همچنین «ایهام» در آن دیده نمی‌شود. (مثلاً «هوا» فقط در معنی هوس قابل قبول است و معنی «فضا» یا هوایی که تنفس می‌شود نیست). (ردّ گزینه‌های ۲ و ۳)
 بررسی سایر آرایه‌ها: «طاووس و شیطان» با توجه به مصراع اول، استعاره از «هوا» و «آرزو» هستند. بین «خُلد»، «طاووس» و «شیطان» تناسب هست و بین «آرزو» و «ساز» جناس ناهمسان. «دلت خُلد است» تشبیه اسنادی است و اشاره به داستان «طاووس و رانده‌شدن او از بهشت» تلمیح دارد.

۱۹۶۲. **گزینه (۲)** - مفهوم مشترکی که بین گزینه‌های «۱»، «۳» و «۴» هست این است که «راه عشق راهی دشوار و بلاخیز است» اما مفهوم گزینه «۲»، «لزوم تحمل سختی‌های احتمالی راه عشق برای رسیدن به معشوق» است. این مفهوم از مفهوم سه گزینه دیگر دورتر است. (به واژه «اگر» در گزینه «۲» دقت کنید).
 ۱۹۶۳. **گزینه (۲)** - مفهوم این گزینه «مهارکردن انسان به واسطه امیال و غرایز او» است. (معنی بیت: خداوند از حرص و شهوت، افساری برای انسان ساخته و او را مانند شتری گرد جهان می‌گرداند).
 اما مفهوم مشترک سایر ابیات «توصیه به ترک حرص و آرزو» است.

۱۹۶۴. **گزینه (۳)** - «درماندگی» معادل واژه «استیصال» است که در مصراع دوم بیت سؤال آمده است.

۱۹۶۵. **گزینه (۲)** - «جبهه» در این بیت به معنی «پیشانی» است (جبهه واکرده: کنایه از گشاده‌رویی)

۱۹۶۶. **گزینه (۲)** - در این گزینه واژه «محظوظ» نادرست معنی شده و معنای صحیح آن «مانع» و مجاز از گرفتاری و مشکل است.

۱۹۶۷. **گزینه (۲)** - معنی تمامی واژه‌ها درست است به‌جز واژه «محظوظ» در گزینه ۲. «محظوظ» یعنی بهره‌ور (هم‌ریشه حظ).

۱۹۶۸. **گزینه (۲)** - ردّ گزینه‌ها: در گزینه «۱» واژه «کتل» نادرست معنی شده است (کتل: پشته: تپه). در گزینه «۲» «بادی امر» به معنی آغاز کار است نه سرانجام (بادی: آغاز). در گزینه «۳» نیز معنی «مضغ» نادرست است (مضغ: جویدن). در گزینه «۴» معنی تمامی واژه‌ها درست است.

۱۹۶۹. **گزینه (۲)** - در بیت «الف» «استشاره» معادل «رای‌زنی» است. در بیت «ب» «محظوظ» معادل «بهره‌ور»، در بیت «ج»، «مضغ» معادل جویدن و در بیت «د» «درزی» معادل «خیاط» آمده است.

۱۹۷۰. **گزینه (۳)** - در متن سؤال املائی واژه «محظوظ» نادرست است و باید به‌صورت «محظوظ» (حظ‌برنده، بهره‌ور) نوشته شود.

۱۹۷۱. **گزینه (۲)** -

مشاوره: کلید حل چنین تستی در خوانش درست بیت و توجه به مفهوم آن است.

با توجه به مفهوم بیت شکل نوشتاری واژه‌های «تبع» (پیروی) و «بهر» (سهم، قسمت) مناسب نیست و باید به‌صورت «طبع» (سرشت) و «بحر» (دریا) نوشته شوند؛ همچنین املائی واژه «استیصال» به‌صورتی که در متن آمده نادرست است. (معنی بیت: دریا از فیض سرشت تو یاری جُسته و گرنه بخشندگی تو او را درمانده کرده بود)

۱۹۷۲. **گزینه (۱)** - در این گزینه صورت نوشتاری «امتناء» نادرست است و باید به‌صورت «امتناع» نوشته شود.

سایر واژه‌های مهم املائی: (۱): اختلاط، تمکین (۲): خوان (سفره)، مضغ (جویدن)، اطاعت (۳): بذله‌گو، خواجه، غزل (۴): حیران (سرگشته)، اطوار (رفتار ناخوشایند)، قرعه.

۱۹۷۳. **گزینه (۲)** - املائی دو واژه نادرست است: مشثوف ← مشعوف (از ریشه شغف)، کریح ← کریه (زشت)

۱۹۷۴. **گزینه (۱)** - نادرستی‌های املائی و صورت درست آن‌ها: ۱- برافروخته‌گی (ایراد رسم‌الخطی) ← برافروختگی ۲- عنابت ← انابت (پشیمانی) ۳- دَبّاقی ← دباغی ۴- بارع ← باره (با توجه به حصار به معنی قلعه) ۵- ظیافت ← ضیافت ۶- برخواستن ← برخاستن

۱۹۷۵. **گزینه (۲)** - در این گزینه حرف پیوند هم‌پایه‌ساز وجود ندارد («تا» حرف پیوند وابسته‌ساز است).

بررسی سایر گزینه‌ها: (۱): «ولیکن» (۳): «و» (۴): «یا»

۱۹۷۶. **گزینه (۱)** - در گزینه «۲» «تا» در گزینه «۳» «که» و در گزینه «۴» نیز «تا» از حروف پیوند وابسته‌ساز هستند، اما در گزینه «۱» هیچ حرف پیوندی وجود ندارد.

۱۹۷۷. **گزینه (۱)** - بیت اول فاقد هرگونه حرف ربط وابسته‌ساز است و از دو جمله ساده و مستقل تشکیل شده است.

در گزینه «۲» در مصراع دوم هر کو (که) به وصفت گویا بود / در گزینه «۳» تا دل من برجا بود همیشه جمله وابسته است. / در گزینه «۴» مصراع نخست جمله وابسته است به‌دلیل وجود حرف «تا».

۱۹۷۸. **گزینه (۲)** - **یادآوری:** می‌دانیم که میزها همان واحدهای اندازه‌گیری هستند که معمولاً بعد از عدد می‌آیند؛ اما همیشه این‌طور نیست. گاهی میز پس از صفت‌های پرسشی (مثل: «چند») یا صفت‌های مبهم (مثل: «هر») می‌آیند. در گزینه «۴» «ریال» میز و وابسته وابسته است. در گزینه «۱» «صحیح» صفت مضاف‌الیه و وابسته وابسته است. در گزینه «۲» وابسته وابسته وجود ندارد. در گزینه «۳» نیز وابسته وابسته وجود ندارد. «دوم» صفت شمارشی پسین برای «روز» است و «عید» مضاف‌الیه برای «روز».

۱۹۷۹. **گزینه (۱)** - ترکیب وصفی: دیو لعین
 ترکیب‌های اضافی: ۱- مادر شیر ۲- جانب تملک ۳- جانب تماسک
 ۴- فرزند خود ۵- وسوسه دیو

۱۹۸۰. **گزینه (۳)** - در این عبارت هیچ واژه‌ای نیست که در معنی حقیقی خود به‌کار نرفته باشد؛ پس «مجاز» نداریم (ردّ گزینه‌های ۱ و ۲) از طرفی «مادرمرده» بدیخت‌بودن «غاز» چندان شخصیتی انسانی به آن نمی‌دهد. (ردّ گزینه ۴). ابیات گزینه «۳» تشبیه گردن مصطفی مانند گردن غاز / کنایه: «مادرمرده» کنایه از بدیخت و بیچاره

۱۹۸۱. **گزینه (۲)** - ۱- «چنین پایی می‌افتد» کنایه از «چنین فرصتی پیش می‌آید» ۲- «شکم‌ها را صابون زده‌اند» کنایه از اینکه انتظار میهمانی و ولیمه را کشیده‌اند ۳- ساعت‌شماری کردن: انتظارکشیدن

۱۹۸۲. **گزینه (۱)** - آرایه‌ای که در عبارت سؤال برجسته و آشکار است «سجع» بین «بوقلمون و دون»، «پتیاره و بدقواره» و «جستم و برگشتم» است. این آرایه در گزینه «۱» دیده نمی‌شود.
بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۲): گرفته - نهاده گزینه (۳): فایق - باسوق، شده - گشته گزینه (۴): بگسترد - بی‌پرورد

۱۹۸۳. **گزینه (۳)** - این تست را بهتر است با ردّ گزینه پاسخ دهیم.

در بیت «الف» تشبیهی وجود ندارد (ردّ گزینه‌های ۱ و ۴). اگر بخواهیم با حس آمیزی ردّ گزینه کنیم باید این آرایه را در بیت «ب» و «د» بررسی کنیم. در بیت «ب» حس آمیزی وجود ندارد (ردّ گزینه ۲) اما در بیت «د» «پاسخ تلخ» حس آمیزی است.

بررسی سایر آرایه‌ها براساس گزینه (۳): تشبیه: «بهار عمر» و «نهاد قامت» در بیت «ج» اضافه تشبیهی‌اند.

استعاره: در بیت «ب» «باغ نچیده» استعاره از زیبایی یا چهره زیبای معشوق است. **جناس:** در بیت «الف» میان واژه‌های «پیر» و «سیر» جناس هست.

۱۹۹۸. **گزینه (۲)** - **ترتیب** - برای پیدا کردن نقش دستوری واژه‌ها در ابیات، ابتدا بیت را مرتب می‌کنیم. جمله مرتب‌شده: بنای عمر، بنایی سخت سست‌نهاد است و سرای عمر، سرایی عظیم مختصر است. با توجه به جمله مرتب‌شده «سخت» و «عظیم» در جایگاه قید قرار گرفته‌اند. (ردّ گزینه‌های ۱ و ۳)

ظاهراً «سست‌نهاد» و «مختصر» مسند هستند، اما وقتی به جمله مرتب‌شده دقت کنیم، در هر دو جمله اسنادی، مُسند یک گروه اسمی است که «سست‌نهاد» و «مختصر» در آن‌ها وابسته پسین از نوع صفت هستند: ۱- بنایی سخت سست‌نهاد ۲- سرایی عظیم مختصر

۱۹۹۹. **گزینه (۲)** - **ترتیب** - از روش ردّ گزینه استفاده کنید. هر جا سخن از تشبیه است حواستان به اضافه تشبیهی یا تشبیه اسنادی (الف ب است) هم باشد. در استعاره هم اضافه استعاره و آرایه تشخیص (استعاره مکنیه) را نیز فراموش نکنید. با توجه به گزینه «۱» باید دنبال واژه‌ای باشیم که در معنی حقیقی خود نباشد (مجاز) که در این بیت چنین موردی نداریم (ردّ گزینه ۱). در گزینه «۲» جناس را بررسی می‌کنیم: «باد - باده» و «بیا - بیار» جناس ناهمسان‌اند. «بنیاد چیزی بر باد بودن» هم کنایه از ناپایداری و زوال‌پذیری آن است. تکرار «س» در مصراع اول و «ب» در مصراع دوم نیز واج آرای است (پاسخ احتمالی). گزینه «۳» علاوه بر جناس، تلمیح و تضاد را پیشنهاد داده. میان «سخت» و «سُست» تضاد هست؛ اما تلمیح در بیت وجود ندارد (ردّ گزینه ۳). تناقض هم در بیت دیده نمی‌شود؛ زیرا «سخت» در این بیت قید و به معنی «بسیار» به کار رفته و تناقضی با «سُست» ندارد (ردّ گزینه ۴).

۲۰۰۰. **گزینه (۲)** - در این گزینه به مفهوم «به موقع سخن گفتن» اشاره شده است. **مفهوم مشترک سایر گزینه‌ها:** اول اندیشه بعد گفتار

۲۰۰۱. **گزینه (۲)** - «آخته» در صورت سوال به معنی «بیرون کشیده» (از نیام بیرون کشیده شده) است. در گزینه «۲» نیز همین معنی را دارد؛ اما در سایر گزینه‌ها به معنی «برکشیده» (بالا کشیده شده) آمده است.

۲۰۰۲. **گزینه (۱)** - «خواندن» در این گزینه به معنی «فراخواندن» یا «دعوت کردن» است، اما در سایر گزینه‌ها به معنی «نامیدن» به کار رفته است.

۲۰۰۳. **گزینه (۲)** - «بالا» معادل معنایی «فراز» است که در بیت «ح» آمده است (ردّ گزینه‌های ۱ و ۴) همچنین «مرز» که معنای واژه «سرح» است در گزینه «د» معادل معنایی می‌یابد (ردّ گزینه ۱). «نهایی» معنای واژه «غایی» است و «برکشیده» از معنای «آخته».

۲۰۰۴. **گزینه (۳)** - «ذی‌حیات» به معنی «صاحب زندگی، جان‌دار» است و «لنگر» وسیله آهنی سنگینی است که با آن کشتی را نگه می‌دارند.

۲۰۰۵. **گزینه (۱)** - «خایب» به معنی ناامید درست است نه سخن‌چین. (نمّام: سخن‌چین)

۲۰۰۶. **گزینه (۴)** - «سرگشته‌گان» از نظر رسم‌الخط نادرست است و باید به صورت «سرگشتگان» نوشته شود. به واژه‌هایی که به «ه» غیرملفوظ همان که به صورت کسره تلفظ می‌شود) ختم شده‌اند، اگر نشانه‌های جمع یا پسوندی که با مصوت شروع شده است اضافه شود، «ه» غیرملفوظ حذف شده و به جای آن حرف میانجی می‌آید. سرگشته + ان ← سرگشتگان (ه ← گ)

۲۰۰۷. **گزینه (۱)** - در عبارت سؤال دو واژه املائی نادرستی دارند: ۱- هضم (عمل گوارش) باید به صورت «حزم» (دوراندیشی) نوشته شود. ۲- مسطور (سطربندی شده) نیز مناسب متن نیست و باید به صورت «مستور» (پوشیده و پنهان) بیاید.

۲۰۰۸. **گزینه (۲)**

مشاوره: در یافتن غلط‌های املائی، توجه به مفهوم متن یا واژه‌های پیش و پس به شما کمک می‌کند که واژه‌های املائی را بسنجید.

با توجه به واژه «صراط» و «ترازو» املائی «صواب» مناسب عبارت «ح» نیست و باید به صورت «ثواب» (پاداش اعمال) نوشته شود. همچنین در عبارت «د» با توجه به «ملک» و «زراعت» و با توجه به مفهوم عبارت املائی «امارت» (فرمانروایی) مناسب نیست و باید به صورت «عمارت» (آباد کردن) نوشته شود.

۱۹۹۴. **گزینه (۲)** - در بیت سؤال «تضاد» وجود ندارد (ردّ گزینه ۱) همچنین «جناس» و «تلمیح» در آن دیده نمی‌شود (ردّ گزینه‌های ۲ و ۴). **آرایه‌های مطابق گزینه (۲):** «پر دل» کنایه از شجاع و «طوفان حوادث» اضافه تشبیهی است. همچنین میان اجزای دو مصراع برابری و معادله هست و مصراع دوم در حکم مثلی برای مصراع اول است؛ یعنی «اسلوب معادله» دارد. «نسبت دادن اندیشه و ترس به نهنگ» تشخیص و استعاره مکنیه است.

۱۹۸۵. **گزینه (۲)** - مفهوم ابیات (۱): رفتار مطابق ذات (۲): توصیف کوچکی دهان باز (۳): عشق مایه کمال من شد

۱۹۸۶. **گزینه (۲)** - مفهوم مشترک بیت سؤال و گزینه «۴» توصیه به خاموشی و سکوت است.

مفهوم سایر گزینه‌ها: (۱): توصیه به به موقع سخن گفتن (۲): ضرورت آهسته سخن گفتن (۳): حرمت بزرگ‌تر را در سخن نگه داشتن

۱۹۸۷. **گزینه (۲)** - مفهوم این بیت با «باورپذیر نبودن سخن، حتی سخن ارزشمند» اشاره دارد؛ در حالی که مفهوم مشترک سایر گزینه‌ها «اول اندیشه، سپس گفتار» را بیان می‌کند.

۱۹۸۸. **گزینه (۲)** - در این گزینه به «گرفتارشدن افراد بدخلق در بلای خوی خود» اشاره شده است که مصداق مفهوم «از ماست که برماست» است. این مفهوم در مصراع دوم با بیان «گرفتار شمشیر ابروی خود شدن» روشن‌تر ترسیم شده است.

مفهوم سایر گزینه‌ها: (۱): نکوهش برتری دادن آرایش ظاهر بر آرایش باطن (۳): تکیه بر نیروی خود در برابر دشمنان (۴): افراد خودپسند کسی را غیر از خود نمی‌بینند.

۱۹۸۹. **گزینه (۲)** - در این بیت مفهوم «در پیش گرفتن مسیر اشتباه» وجود دارد، اما سایر گزینه‌ها به این موضوع اشاره دارد که نتیجه نارسایی و حيله، ضربه به خویش است که به ضرب المثل «از ماست که بر ماست» نزدیک است.

۱۹۹۰. **گزینه (۱)** - مفهوم این بیت «دوا و شفا بودن رنج و زخم عشق برای عاشق» است، اما مفهوم مشترک سایر گزینه‌ها «از ماست که بر ماست» است.

۱۹۹۱. **گزینه (۲)** - مفهوم گزینه «۲»: کسی که مرتبه بالاتری دارد، بلای بیشتری می‌بیند.

مفهوم مشترک سایر گزینه‌ها: از ماست که بر ماست.

۱۹۹۲. **گزینه (۴)** - مفهوم مشترک بیت سؤال و گزینه‌های «۱»، «۲» و «۳»: از ماست که بر ماست.

مفهوم بیت «۴»: خلقت هستی را از روی خلقت خود بسنج (اشاره به شگفت‌انگیز بودن آفرینش) (از خود اندازه گرفتن: با خود سنجیدن)

۱۹۹۳. **گزینه (۳)** - در گزینه «۳» عبارت «ترقی معکوس» بیان دیگری از «واتر قیدن» است که هر دو به رشدی ناهنجار و ناپسند اشاره دارند.

مفهوم سایر گزینه‌ها: (۱): بالیدن و زیباتر شدن معشوق به منظور هلاک من بوده است.

(۲): هریک از نیک و بد زندگی را به کسی داده‌اند. (۴): جان و تن دائم در حال تغییرند (نقصان و کمال می‌پذیرند).

۱۹۹۴. **گزینه (۲)** - مفهوم مشترک عبارت سؤال و گزینه‌های «۱»، «۳» و «۴» این است که «سرچشمه همه کارها و رویدادها خداوند است» (فاعل حقیقی خداست)، اما مفهوم گزینه «۲» «گله از روزگار و نارسایی او» است.

۱۹۹۵. **گزینه (۴)** - «کباد» کمائی از جنس آهن است (نه چوب) که در دو طرف آن زنجیری بسته شود.

۱۹۹۶. **گزینه (۲)** - سه واژه نادرست معنی شده‌اند: ۱- شراع: سایه‌بان (شریعت: دین) ۲- عارضه: حادثه، بیماری (عارض: رخسار) ۳- تشرّع: شریعت، دین (مقابل طریقت و عرفان)

۱۹۹۷. **گزینه (۲)** - از میان چهارده گروه‌واژه، املائی شش واژه درست و مابقی نادرست است.

املا و رسم‌الخط درست واژه‌ها: ۱- آقوز ← آغوز ۲- مظغ ← مضغ (جویدن) ۳- عنبان ← انبان ۴- سخن ← سخن (محوطه) ۵- مفظون ← مفتون (شیفته) ۶- مرقح ← مرفه (دارای رفاه) ۷- فرومایه‌گی ← فرومایگی (ایراد رسم‌الخطی دارد) ۸- ذحل ← زحل